



# اکنون کسی بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست

ویلیام ماریون برانهام

دالاس، تگزاس  
۶۴-۰۳۰۶

# اکنون کسی بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست

ویلیام ماریون برانهام

دالاس، تگزاس

۶۴-۰۳۰۶

## A Greater Than Solomon Is Here Now

William Marrion Branham

Dallas, Texas

64-0306



[www.bargozidegan.net](http://www.bargozidegan.net)

۱. در حالی که کلام خدا را می‌خوانیم، چند لحظه‌ای سرپا بایستیم. کسانی که می‌خواهید امشب کلام را دنبال کنید، انجیل متی باب ۱۲ را باز کنید، از ابتدای آیه ۳۸:

"<sup>۳۸</sup> آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند: "ای استاد! می‌خواهیم از تو آیتی بینیم." "<sup>۳۹</sup> او در جواب ایشان گفت: "فرقه‌ی شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. "<sup>۴۰</sup> زیرا همچنان که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود. "<sup>۴۱</sup> مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد، زیرا که به موعظه‌ی یونس توبه کردند و اینک بزرگ‌تری از یونس در اینجا است. "<sup>۴۲</sup> ملکه‌ی جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد، زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجا است."

۲. سرهایمان را خم کنیم. با سر و دلی خم شده در حضور او، آیا امشب درخواستی هست که بخواهید در دعا به یاد آورده شود؟ اگر هست، دست خود را بلند کنید و درخواست‌تان را با آن مشخص کنید که: "خدایا! درخواست من را بشنو." اکنون وقتی به دعا می‌پردازیم، به آرامی دعا کنید.

۳. پدر آسمانی ما! می‌دانیم که این یکی از بزرگ‌ترین افتخاراتی است که در این سوی جلال داریم، اینکه با جماعتی از مردم دیدار کنیم که به تو ایمان دارند. اینجا جایی

است که می‌توانیم انتظار حضور تو را داشته باشیم، چون این بر طبق وعده‌ی توست. تو گفتی: "هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع بشوند، من در میان ایشان هستم. و اگر بتوانند بر سر چیزی هم‌رأی بشوند و آن را بطلبند، آن را خواهند یافت."<sup>۱</sup> خداوند! بزرگ‌ترین چیزی که می‌توانیم بر سر آن یکدل و هم‌رأی باشیم، این است که تو ما را ملاقات کنی و ما بتوانیم شاهد حضور تو باشیم. این را در روح‌هایمان احساس کنیم و بدانیم که تو اینجا هستی و احساس کنیم که می‌توانیم تضرع دل‌هایمان را خالی کنیم. و بر در تو تفکر کنیم و بتوانیم پاسخ به دعایمان را احساس کنیم. چون به نام عیسی مسیح می‌طلبیم، آمین!

بفرمایید بنشینید.

۴. اگر خدا بخواهد، چند آیه را اینجا یادداشت کرده‌ام و می‌خواهم قبل از اینکه به دعا برای بیماران پردازیم، به موضوع «اکنون کسی بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست»، پردازم.

۵. در آیات ابتدایی که خواندیم، متوجه شدیم که عیسی داشت با فریسیان مباحثه می‌کرد. او داشت آنها را ملامت می‌کرد چون آنها او را نشناخته بودند. انسانی که الهیدانان تحصیل کرده در انتظار زمان ظهور او بودند و بعد که او آمد، آنها او را نشناختند و او را یک «شریر» خواندند. آنها می‌گفتند خدمتی که او داشت، از شریر بود، چون می‌توانست افکاری را که در دل‌های ایشان بود، تشخیص دهد و با انجام این کار، آنها فکر می‌کردند که او یک ساحر یا فالگیر است و همه می‌دانند که این روح شریر است. و بعد، «روح شریر» خواندن کار خدا، کفر بود.

۶. و او به آنها گفت که آنها را برای این کار خواهد بخشید، چون هنوز روح‌القدس نیامده بود تا دل‌های ایشان را نرم سازد و آنها را در شرایطی قرار دهد که بتوانند خدا را

<sup>۱</sup> اشاره به انجیل متی ۱۸:۲۰

بفهمند. دل‌های آنها از خدا بسیار دور بود. الهیات کهنه‌ی شریعت تنها چیزی بود که آنها می‌دانستند و هنوز روح‌القدس را دریافت نکرده بودند. ولی او گفت: "وقتی روح‌القدس بیاید و همین کار را انجام دهد، گفتن کلامی بر ضد آن، نه در این جهان و نه در جهان آینده بخشوده نخواهد شد."<sup>۲</sup>

۷. امروز بعدازظهر، هنگامی که داشتم این را می‌خواندم، به این فکر می‌کردم که چطور یکی از آنها در طول مسیر نزد او آمد و از او درخواست کرده و گفت: "ای استاد! می‌خواهیم از تو آیتی بینیم." به عبارت دیگر، یهودیان همیشه تعلیم گرفته بودند که به آیات ایمان داشته باشند. همیشه یهودیان به دنبال آیت و یونانیان طالب حکمت هستند. و می‌بینیم که یهودیان همیشه متکی به آیت بودند.

۸. این شهادتی است علیه آن فریسی، اینکه او باید کلام را می‌شناخت، یعنی نشانه‌ی ماشیح را. عیسی آن را ظاهر ساخت، ولی دیدگان او آن قدر تاریک بود که آن را تشخیص نداد. عیسی نشانه‌ی کتاب مقدسی ماشیح را که در کلام به آن وعده داده شده بود، به او داده بود. ولی او به دنبال یک آیت دیگر بود.

۹. و این چقدر درمورد معلمین امروز صدق می‌کند. آنها می‌توانند چیزهای محکم و کتاب مقدسی را ببینند که توسط خدا برای این دوران وعده داده شده است. می‌توانند آنها را ببینند، ولی در انتظار و به دنبال چیز دیگری هستند. می‌خواهند چیزی دیگر را ببینند و نشان زمان را نمی‌پذیرند.

۱۰. او یک بار به آنها گفت: "می‌توانید علامات آسمان را تشخیص دهید، وقتی که قرمز می‌شود، وقتی این‌گونه می‌شود، می‌گویید که فردا هوا نامساعد است." او گفت: "علامات آسمان را می‌توانید تشخیص دهید، ولی نمی‌توانید علامت و نشانه‌های زمان را

<sup>۲</sup> اشاره به انجیل متی ۱۲:۲۱-۲۲، انجیل مرقس ۲:۲۹ و انجیل لوقا ۱۲:۱۰

متوجه شوید.<sup>۳</sup> "چون براستی کتاب مقدس گفته است که ماشیح یک نبی خواهد بود.

۱۱. می‌دانیم که طریق خدا همیشه فرستادن یک نبی برای آشکار و اثبات نمودن پیغام او بوده است. هرگز قاصر نبوده است و هرگز هم نخواهد بود. خدا نمی‌تواند طریق خود را تغییر دهد. تصمیم نخست او هر چه باشد، باید همیشه به همان صورت باشد. چیزی که او می‌گوید، راستی است.

۱۲. خدا هرگز با گروه‌های بزرگ کار نداشته، او همیشه با یک فرد کار می‌کند. این‌گونه است که او یک قوم محض نام خود، از میان امت‌ها گرفته است. فقط یک نفر، یکی اینجا و یکی آنجا، برای نام خویش. او با فرد کار دارد، نه با گروه‌ها.

۱۳. و متوجه می‌شویم که به چه دلیل به این ایمان داشتند، اینکه یک نبی می‌بایست یک شاهد هویت یافته و شناخته شده توسط خدا باشد. چون وقتی چیزی گفت، آن تحقق یافت. دوباره گفت و تحقق یافت و هر چه گفت، خدا درست بودن آن را اثبات کرد. او گفت که: "او را بشنوید، چون من با او هستم."

۱۴. متوجه می‌شویم که موسی... که آنها مدعی ایمان به او بودند، به آنها گفته بود که: "یهوه خدایت، نبی‌ای را مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید و هر که به این نبی ایمان نیاورد، از قوم منقطع گردد."<sup>۴</sup>

۱۵. می‌بینیم که این درست است. "او نزد خاصان خود آمد و او را نپذیرفتند. اما به کسانی که او را پذیرفتند، قدرت داد تا فرزندان خدا بشوند."<sup>۵</sup>

۱۶. و می‌بینیم که این فریسیان و صدوقیان داشتند درست به چیزی که خدا وعده‌ی

<sup>۳</sup> اشاره به انجیل متی ۱۶:۳

<sup>۴</sup> اشاره به اعمال رسولان باب ۳

<sup>۵</sup> اشاره به انجیل یوحنا ۱:۱۱-۱۲

انجامش را داده بود، می‌نگریستند و همچنان داشتند طلب یک آیت می‌کردند، بدون اینکه بدانند این نشان راستین مسیحایی بود که او باید انجام می‌داد.

۱۷. وقتی به فیلیس گفته شد که روز قبل کجا بوده است، او متوجه شد. او متوجه شد که این مسیح است و گفت: "تو مسیح، پادشاه اسرائیل هستی." <sup>۶</sup> او این را تشخیص داد، چون برای آن داده شده بود.

۱۸. عیسی گفت: "کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد، او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید." <sup>۷</sup> مهم نیست که چقدر تلاش کنیم تا به طریق دیگری این را دریافت کنیم، این باید از خدا باشد. "لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده." <sup>۸</sup> کسی که انتخاب می‌کند، خداست. "شما مرا برنگزیدید." عیسی گفت: "من شما را برگزیدم."

۱۹. و حال متوجه می‌شویم که ضد مسیح، در ایام آخر تمام ساکنان زمین را که نامشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده است مکتوب نیست، فریب می‌دهد. نام شما قبل از اینکه بره ذبح شود، در دفتر حیات خدا ثبت شده بود. وقتی که برنامه‌ی او تعیین گردید، همه چیز، شما در آن برنامه شناخته شدید، چون حیات ابدی را داشتید. عبارت «ابدی» یعنی هرگز ابتدایی نداشته و انتهایی هم نمی‌تواند داشته باشد. و شما قبل از اینکه حتی جهان خلق شود، صفتی از فکر خدا بودید. این تنها طریقی است که می‌توانید حیات ابدی داشته باشید. و آن حیات، که او داشت به شما فکر می‌کرد، اکنون در شماست. هیچ راهی برای جدا کردن آن نیست. آنجاست که می‌ماند.

۲۰. حال توجه کنید! این فریسیان، بعنوان معلمین مذهبی و اندیشمندان بزرگ الهیات که

<sup>۶</sup> اشاره به انجیل یوحنا باب ۱

<sup>۷</sup> انجیل یوحنا ۶: ۴۴

<sup>۸</sup> رومیان ۱۶: ۹

شبانه روز کلام را مطالعه می‌کردند، از دیدن و دانستن نشان مسیحایی عاجز بودند و در اینجا دارند طلب یک آیت می‌کنند.

۲۱. این مطلب را ادامه می‌دهم تا به شما بگویم که خدا همیشه نشانه‌ها را می‌دهد. چون او ماوراءالطبیعه است، او همیشه از طریق آیات و نشانه‌ها، یعنی نشانه‌های کتاب مقدسی با افراد کار دارد.

۲۲. در عهد عتیق اگر کسی رویا یا سؤالی داشت و نبی‌ای آنجا نبود، او را به هیکل می‌بردند، جایی که اوریم و تمیم را داشتند.<sup>۹</sup> شما معلمین کتاب مقدس متوجه منظوم می‌شوید. این سینه‌بندی بود که هارون می‌بست و دوازده سنگ به نشانه‌ی دوازده سبط اسرائیل داشت. آن را به یک ستون آویزان کرده بودند و هرگاه این نبی، یا کسی خواب دیده بود، یا هر چه که بود، خواب و رویای خود را می‌گفت. صرف‌نظر از اینکه چقدر حقیقی به نظر می‌رسید. اگر آن نورهای ماوراءالطبیعه نمی‌درخشید که اوریم و تمیم را در سینه‌بند ایجاد کند، این رد شده بود، یعنی خدا آن را رد کرده بود.

۲۳. اینجا باید یک نشانه‌ی ماوراءالطبیعه از جانب خدا باشد تا اثبات کند. مهم نبود که چقدر واقعی به نظر می‌رسید، چقدر در الهیات عمیق بود، چقدر عالی به نظر می‌رسید، اگر نشانه‌ی ماوراءالطبیعه‌ی خدا آن را اثبات نکرده بود، برای یهودیان قابل قبول نبود.

۲۴. حال، عهد عتیق، سینه‌بند هارون با عهد عتیق به اتمام رسیده بود.

۲۵. ولی در عهد جدید، خدا همچنان با اوریم و تمیم باقی می‌ماند. این یعنی اگر یک نبی، رویا بین، الهیدان، یا هر چه که هست، چیزی بگوید که در تضاد با کلام باشد، و خدا این را از طریق کلام پژواک ندهد، من آن را رها خواهم کرد. چون این اوریم و تمیم خداست و من با تمام قلبم ایمان دارم که این کلام خداست.

<sup>۹</sup>مراجعه کنید به: خروج باب ۲۸، لاویان ۸ و تثنیه ۳۲



۲۶. خدا، کلام خویش است. "در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد." <sup>۱۰</sup> "او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است." <sup>۱۱</sup> او نیاز به هیچ مفسری ندارد.

۲۷. ما تفسیر می‌کنیم و می‌گوییم: "این، این است و آن، آن است." و این قبیل چیزها.

۲۸. خدا نیازی به مفسر ندارد. او خود مفسر خویش است. خدا برای تفسیر کلامش نیازی به ما ندارد. کتاب مقدس مکتوب شده و گفته است که نیازمند هیچ تفسیر شخصی نیست. در ابتدا "خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد." <sup>۱۲</sup> این تفسیر آن کلام بود. خدا گفت: "باکره آبستن خواهد شد." <sup>۱۳</sup> و این گونه شد. این تفسیر آن است. نیازی ندارد تا کسی تفسیرش کند.

۲۹. خدا گفت در این دوران این اتفاقات رخ خواهد داد و اتفاق افتادند. این به هیچ تفسیری نیاز ندارد. این خداست که تفسیر خویش را انجام می‌دهد. اتفاق می‌افتد، مهم نیست که چقدر تلاش می‌کنند آن را منحرف کنند و بگویند که: "این به آن مفهوم نیست و به این معنی نیست." دقیقاً همان معنا و مفهوم را دارد و خدا مفسر خویش است. او کلام خویش را اثبات می‌کند و این تفسیر او از آن است، چون به تحقق رسیده است.

۳۰. حال این را می‌بینیم که در انجیل متی باب ۱۲ آیات ۳۸ تا ۴۰ دارند از او می‌خواهند که: "ای استاد! می‌خواهیم از تو آیتی بینیم."

۳۱. او در اینجا داشت آنها را ملامت می‌کرد چون به او ایمان نداشتند و همان روحی را که بر او بود، «روح شریر» خوانده بودند، در بی‌ایمانی خودشان، چون او را در میان

<sup>۱۰</sup> انجیل یوحنا ۱:۱ و ۱۴

<sup>۱۱</sup> اشاره به عبرانیان ۱۳:۸

<sup>۱۲</sup> پیدایش ۱:۲

<sup>۱۳</sup> اشاره به اشعیا ۷:۱۴

روحانیون خود نمی‌شناختند. نمی‌توانستند تشخیص دهند که او از کجا آمده است. نمی‌دانستند از کدام دانشکده آمده است. او چه فریسی بود و یا صدوقی، مدام داشت چارچوب و بنیان الهیاتی آنها را تخریب می‌کرد و آنها را «مار» می‌خواند. آنها نمی‌توانستند هویت او را در هیچ جایی تشخیص دهند. و از این رو می‌گفتند: "این مرد از کجا آمده، نمی‌دانیم که از کجاست." و همان نشانه را تشخیص ندادند، نفهمیدند این مسیح است که آنجاست.

۳۲. حال، مانند آن زن سر چاه، که دو شب قبل از آن صحبت کردیم، او این را تشخیص داد و این برای او کاری انجام داد. آنهایی که این را تشخیص دادند، ذریت خدا بودند که باید در آن روز خوانده می‌شدند.

۳۳. خدا همیشه و در تمام زمان، عطایای روحانی را به قوم خود داده است. این طریقی است که او شناخته و آشکار می‌شود، از طریق عطایای روحانی. و زمانی که خدا یک عطای روحانی را برای قوم خود می‌فرستد و آن عطا رد می‌شود، آن قوم به تاریکی و تشویش وارد می‌شوند. همواره در طول ادوار وقتی خدا چیزی، یک عطا را برای قوم می‌فرستد و آنها آن را رد می‌کنند، آن قوم از جانب خدا رد می‌شوند، چون رحمت خدا را رد کرده‌اند.

۳۴. اوه، امشب چه امنیتی خواهد بود، این چقدر بزرگ‌تر و عظیم‌تر از تمام پناهگاه‌ها و تمام اماکنی است که می‌توانیم فکرش را بکنیم. اگر این کشور، که یک کشور مسیحی خوانده می‌شود، می‌توانست عطای خدا را که به آن داده شده است، بپذیرد، روح‌القدس را که در این ایام آخر ریخته شده است، اگر این کشور می‌توانست آن را بپذیرد، ایمن‌تر از هر جای دیگر و هر چیز دیگری بود که می‌خواست به آن برسد. ولی آنها این را رد کردند، پس چیزی جز داوری و تشویش باقی نمانده است.

۳۵. در تمام دوره‌ها او این عطایای روحانی را داده است و توجه داشته باشید! همیشه یک عطای روحانی، یک عطای راستین آمده است. اگر خدا بخواهد می‌خواهم یک شب در مورد «صدای عطا» صحبت کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، این عطایا همواره توسط انبیا اعلام شده‌اند. و بعد وقتی یک نبی را می‌بینید که وارد صحنه می‌شود، این نشان می‌دهد که داوری بر در است. حال، این یک آیت است، وقتی نبی هویت یافته را می‌بینید که روی صحنه می‌آید، در ایام ارمیا، در ایام دانیال، در ایام یحیی تعمید دهنده، در ایام خداوند عیسی و در تمام دوره‌ها، وقتی که یک نبی وارد صحنه می‌شود، زمانی است که خدا می‌خواهد کلام خود را بگوید. امت‌ها این را رد می‌کنند، آن وقت تشویش وارد می‌شود.

۳۶. این طریقی است که در تغییر ادوار کلیسا اتفاق افتاد، همیشه و زمانی که پیغام رد شده بود. خدا این عطایا و پیغام‌ها را به قوم می‌دهد و آنها ردشان می‌کنند، آن وقت چیزی جز داوری باقی نمی‌ماند.

۳۷. خدا عادل است، او قبل از اینکه رحمت را عرضه کند، داوری را نمی‌فرستد. رحمت او و اینکه چگونه خواهد آمد، از پیش گفته شده، ولی قوم معمولاً بخاطر برنامه‌ها و افکار خود آن قدر در افکار خود دچار تشویش شده‌اند که نمی‌توانند این را تشخیص بدهند. این طریقی است که همیشه اتفاق می‌افتد.

۳۸. و حال می‌بینیم که به آنها گفت: "نسل شریر و زناکار طالب آیتی است." چند بار درباره‌ی نشانه‌های کتاب مقدسی به بی‌ایمانان‌ها آیت داده شده و به آن ایمان نداشتند.

۳۹. خدا همواره از طریق نشانه‌ها سخن می‌گوید و همواره هم این گونه خواهد بود. مادامی که جهانی وجود داشته باشد، او همچنان از طریق نشانه‌ها سخن می‌گوید. او از پیش گفته است که آنها خواهند آمد.

۴۰. حال، خیلی از بی‌ایمانان این را دوست دارند، وقتی که او گفت: "فرقه‌ی شریر و زناکار آیتی می‌طلبند."

۴۱. دقت کنید، او داشت در اینجا در یک نبوت چندگانه صحبت می‌کرد. او همچنان داشت به آنها می‌گفت که نسل شریر و زناکار هستند. و نیز داشت به آنها می‌گفت که هر فرقه‌ی شریر و زناکار و نیز آنکه خواهد آمد، یک آیت خواهند یافت. توجه کنید! او گفت: "فرقه‌ی شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان آیتی جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. زیرا همچنان که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود."

۴۲. اینجا داشت چه می‌گفت؟ او داشت می‌گفت که: "فرقه‌ی شریر و زناکار نشان رستاخیز را خواهند یافت." و تاکنون کدام دوره مانند این دوره‌ای که اکنون داریم، به شرایط رد کردن مسیح، منحرف و نسل زناکار رسیده است؟ آنها یک آیت دریافت خواهند کرد، آیت رستاخیز که عیسی مسیح امشب زنده است، درست به همان اندازه که همیشه بوده. او از مردگان برخاسته و این او را دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان می‌سازد. "فرقه‌ی شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و آن را خواهند یافت و آن آیت، آیت رستاخیز خواهد بود." حال، البته او داشت به آنها می‌گفت که از مردگان قیام خواهد کرد.

۴۳. خیلی وقت‌ها، کلام معنی خود و یا مفهومی چندگانه دارد. مانند انجیل متی باب ۳ که می‌گوید: "تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که از مصر پسر خود را خواندم." حال اگر این را ارجاع دهید به هوشع، که او نبوت کرد: "پسر خدا از مصر خوانده شد." که اسرائیل بود. یعقوب پسر خدا بود و خدا او را از مصر بیرون خواند. اینجا جایی است که منابع شما را به آن می‌رساند. ولی همچنین، مسیح پسر بزرگ‌تر او بود که او را به بیرون خواند. اسرائیل یک نماد بود.

۴۴. و نیز آن بعنوان نمادی از رد کردن مسیح در آن نسل است، ولی این نمادی بزرگ‌تر است، چون آن نسلی که قیامت او را رد کرد، بخشیده شد، اما این نسل که روح‌القدس را تمسخر می‌کند، غیرقابل بخشش است. ما... او که روح‌القدس را رد می‌کند، بدتر از کسی است که عیسی مسیح را در ایام در جسم بودنش بر روی زمین رد کرد. عیسی این‌گونه گفت: "اگر سخنی بر ضد پسر انسان بگویید... " وقتی که او را فالگیر و یا روح‌شریر می‌خواندند، گفت: "اگر سخنی بر ضد پسر انسان بگویید، بر شما آمرزیده شود، اما هر که به روح‌القدس کفر گوید، آمرزیده نخواهد شد. " این یعنی عمل روح‌القدس را شریر خواندن، ناپاک خواندن، زمانی که می‌بینند اعمال خدا انجام شده است.

۴۵. بله، یونس شاهد رستاخیز بود، چون سه شبانه روز در شکم ماهی بود. خیلی‌ها تلاش می‌کنند یونس را محکوم کنند و می‌گویند که: "اوه، او، همه، او یک یونس بود." یونس یک نبی بود. او داشت دقیقاً در اراده‌ی خدا گام برمی‌داشت. وقتی که او سوار آن کشتی اشتباه شد و به آنجا رفت، آن کار باید انجام می‌شد. این باید به این طریق می‌بود تا رستاخیز عیسی مسیح را نشان دهد. او باید آن را انجام می‌داد، درست همان‌طور که هاجر بیرون گذارده شد، که زن آزاد هم‌ارث با زن کنیز نخواهد شد. این چیزها باید اتفاق می‌افتاد، آنها سایه‌ها و نمادهای اموری بودند که باید می‌آمد.

۴۶. حال، در آنجا می‌بینیم بعد از اینکه از یونس صحبت می‌کند، به دوران سلیمان می‌رسد. حال، همه‌ی ما می‌دانیم که دوران سلیمان، تا حد زیادی، مانند سلطنت هزار ساله در عهد عتیق بود. این عظیم‌ترین دورانی بود که اسرائیل تابحال داشته و آن تحت سلطنت سلیمان بوده، صحبت از هیچ جنگی نیست و آنها اوقاتی عالی داشتند. خدا به سلیمان که فرزند داود بود، عطای تشخیص را داده بود و حال او می‌توانست افکار آنها را تشخیص دهد.

۴۷. حال، آن عبرانی که آنجا ایستاده بود، چطور باید آن را تشخیص می‌داد؟ سلیمان عطای تشخیص داشت و می‌توانست افکار دل آنها را تشخیص دهد. همه‌ی آنها دور

سلیمان جمع شده بودند و در عین حال، کسی بزرگ‌تر از سلیمان آنجا ایستاده بود. سلیمان پسر داود بود، ولی از لحاظ جسمی او فرزند کوچک‌تر داود بود. و عیسی پسر داود از طریق نسل وعده بود، نسل ملوکانه. و کسی بزرگ‌تر از سلیمان آنجا ایستاده بود و داشت همان اعمال سلیمان را انجام می‌داد. او بزرگ‌تر از سلیمان بود و او را «بعلزبول» می‌خواندند.

۴۸. تفسیر کلام را می‌بینید؟ پس عجیب نیست که آن حرف را زد. "فرقه‌ی شیر و زناکار طلب آیتی می‌کنند و آن را خواهند یافت، یعنی نشان رستاخیز."

۴۹. و در دوران سلیمان، یک بیداری عظیم در جریان بود، سعی می‌کنم این را تصویرسازی کنم تا جوانان بهتر بتوانند آن را درک کنند. یک بیداری عظیم در دوران سلیمان در جریان بود. خدا یک عطا داده بود و تمام اسرائیل دور آن جمع شده بود. همه به آن ایمان داشتند، با تمام وجودشان.

۵۰. آیا این عالی نبود اگر همان چیز امشب در بین مردم اتفاق می‌افتاد، اگر تمام آمریکا، تمام کسانی که خود را مسیحی می‌خوانند، به دور عطای خدا در این دوره جمع می‌شدند، یعنی ریخته شدن روح‌القدس بر قوم؟ این عطای خدا در این ایام آخر است، روح‌القدس، مسیح در شکل روح، او اکنون اینجا با ماست. آیا این عالی نمی‌بود اگر تمام کلیساها که اعتراف مسیحی بودن دارند، به دور این عطای عظیمی که خدا به ما داده است، جمع می‌شدند؟

۵۱. دلیلش چیست؟ آنها این را از انواع ایسم‌ها و اعتقادات‌ها و دگم‌ها دریافته‌اند، و نمی‌توانید بگویید که چگونه است. این کاری است که دقیقاً همواره انجام داده‌اند. ولی خدا وعده داد که در زمان آخر، در هر صورت، ذریت مشخص خواهد شد.

۵۲. حال به این توجه کنید! متوجه می‌شویم که همه‌ی آنها دور آن عطای عظیم جمع شده

بودند و اسرائیل بی‌شبهت به هر زمان دیگری شکوفا شده بود. تمام امت‌ها از اسرائیل وحشت داشتند، آنها از آمدن به آنجا هراس داشتند، چون می‌دانستند که خدا با آنهاست.

۵۳. و به شما می‌گویم، شما صحبت از متوقف کردن کمونیسم می‌کنید، فقط کافی است که آمریکا به سمت خدا برگردد، به عطای خویش برگردد، برگردد به سمت روح‌القدس، آن وقت مردم ناچار خواهند بود که دست از فریاد درباره‌ی کمونیسم بکشند. آن قدر پوسیده و فاسد شده است که حتی کمونیست‌ها تشکیلات ضد کمونیست دارند تا بفهمند که آنها کیستند. این چیزها باید این گونه باشد. ولی فقط کافی است که برگردند.

۵۴. مدتی قبل در فنلاند، برادر لیندسی<sup>۱۴</sup> که به گمانم دیشب اینجا بود، وقتی این اتفاق افتاد او با من بود. پسر بچه‌ای که اینجا در رویا دیده بودم، در آنجا از موت قیام کرد. فکر کنم خیلی از شما هنوز آن را در کتاب مقدس خود یادداشت کرده و دارید، چون در سرتاسر کشور می‌گفتم که او به چه شکل خواهد بود، کجا خواهد بود و این چیزها. و او طبق کلام خداوند از موت قیام کرد. او در تصادف با ماشین کشته شده بود. خیلی از شما این مورد را بخاطر دارید و زمانی که آنجا از موت قیام کرد، برخی از شما آنجا بودید.

۵۵. آن شب داشتیم به مسوهای<sup>۱۵</sup> می‌رفتیم. من، برادر لیندسی، برادر مور<sup>۱۶</sup> و چند نفر دیگر داشتیم به مسووالی می‌رفتیم؛ جایی که اجازه دادند برای چند نفر صحبت کنم و بعد برای تعداد بیشتری صحبت کردم. در انتهای مسیر، حدود ۴ یا ۵ چهارراه شهری را بسته بودند، مردم در خیابان‌ها جمع شده بودند تا ورود و خروج ما را ببینند. در آنجا یک دختر کوچک بود که با عصا راه می‌رفت، یک پایش کوتاه‌تر از پای دیگری بود، او شفا یافت و کارهای زیاد دیگری انجام شد.

۵۶. بعد، قیام کردن این پسر بچه از موت به اخبار راه یافت. آنها در فنلاند راک‌اندرویل و این چیزها را ندارند، یا در آن زمان نداشتند، آنها فقط اخبار و چیزهای باارزش دیگری در رادیو داشتند و خبر آن تا روسیه پخش شده بود. اگر در روسیه بخواهید در محدوده‌ی شصت کیلومتری از محل تولدتان باشید، باید چیزی شبیه ویزا داشته باشید تا دلیل حضورتان در آنجا را نشان دهد. و پرده‌ی آهنین... ما درست به سمت آن رفتیم، جایی که سلاح‌های اتوماتیک در خیابان‌ها بود، درست خارج از کوپیو،<sup>۱۷</sup> آن شب این خبر منتشر شده بود و خیابان‌ها مملو از هزاران هزار روس بود.

۵۷. سربازان کمونیست آنجا بودند، سربازان روسی، با آن کلاه‌های کوچک بر سر و شش جوان فنلاندی، درست پس از جنگ، آنها آن قدر سن نداشتند که بتوانند صورتشان را اصلاح کنند، با چکمه‌های بزرگ و کت‌های بلند در خیابان قدم می‌زدند، با این قداره‌ها و این چیزها، مراقب بودند که من بتوانم از میان جمعیت رد شده و وارد شوم. آن سربازان روسی آنجا ایستاده بودند، وقتی به آنجا رفتم توجهشان جلب شد و اشک از گونه‌هایشان سرازیر شد. وقتی از آنجا رد شدم، آنها سربازهای فنلاندی را گرفتند و در آغوش کشیدند، هر چیزی که باعث شود یک روسی یک فنلاندی را آن‌گونه در آغوش بگیرد، جنگ را به اتمام می‌رساند. آنها می‌گفتند: "این را می‌پذیریم، خدایی که می‌تواند مردگان را زنده کند."

۵۸. دوستان! این دقیقاً چیزی است که مسئله‌ی امشب است، چیزی که باعث کمونیست‌گرایی شده است، این است که روحانیون کلام خدا را خوار کرده‌اند. آنها تمام پول‌ها را گرفته‌اند و چیزی ندارند که به عوض آن بدهند. درست مانند یک لژ یا چیزی شبیه به آن است. این مشکلی است که جهان دارد.

۵۹. پس متوجه می‌شویم که در ایام سلیمان، همه به دور عطایی که سلیمان از خدا



داشت، جمع شده بودند. و مردم در حال رفت و آمد بودند. تمام امت‌ها از اسرائیل هراس داشتند. بجای تلاش برای جنگیدن با آنها، هدایای صلح برای آنها می‌آوردند. آنها از مردان آنها خیلی نمی‌ترسیدند، ترس آنها از خدایی بود که همه‌ی آنها با او در اتحاد و یگانگی بودند.

۶۰. اوه، این امشب برای کشور چه امر عظیمی خواهد بود، اگر همه در ترس خدا باشیم، اگر همه خدا را حرمت بداریم و عطای روح‌القدس او را بپذیریم و به دور آن جمع شویم، اگر همه‌ی کلیساها اعتقادنامه‌های خود را کنار بگذارند و از کلیسا به بیرون بیندازند، به مذبح بروند و در آنجا بمانند تا زمانی که روح‌القدس بیاید و کلام را در این زمان آخر بشناساند.

۶۱. برخی از آنها تلاش می‌کنند که بگویند: "این فقط مربوط به یهودیان است. همه‌اش همین است."

۶۲. در روز پنطیکاست "پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آموزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت. زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه‌ی آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.»<sup>۱۸</sup> مادامی که ذریتی برای خوانده شدن بر زمین باشد، روح‌القدوسی هست که آن را بخواند. درست است. این همان است.

۶۳. ولی متوجه می‌شویم وقتی که می‌آید، رد می‌شود. به این دلیل است که امت‌ها تحت محکومیت قرار می‌گیرند. به این دلیل است که امشب، امور این گونه پیش می‌روند.

۶۴. و متوجه می‌شویم که در زمان سلیمان چنین نبود. همه‌ی آنها دور عطای تشخیصی که سلیمان داشت، جمع شده بودند. و امت‌ها همه‌ی ترس خدا را داشتند و اخبار در همه

---

<sup>۱۸</sup> اعمال رسولان ۲: ۳۸-۳۹

جا منتشر شده بود. "اوه، باید به اسرائیل بیایید، خدای آنها یک عطا را در میان آنها مبعوث کرده و آنها او را پادشاه ساخته‌اند و حکمت او، تشخیص او، فراتر از درک انسانی است." بت پرستان می‌گفتند: "این در حیطه‌ی خدایان است. نمی‌دانیم که چگونه ممکن است، ولی خدا، خدای آنها، خود را در یکی از ایمانداران آنها نمایانگر ساخته است و او، آنها او را بر تخت نشاند و به او گوش می‌کنند." می‌دانید، در آن زمان اخبار از طریق تلویزیون و تلفن و این چیزها منتشر نمی‌شد، بلکه از طریق گوش به گوش بود.

۶۵. سرانجام خبر به صحرای بزرگ رسید، از آنجا تا جایی که سبا نامیده می‌شد. آنها یک... این یک کشور بت پرست بود. آنها در آنجا ملکه‌ای داشتند که بدون تردید یک خانم خوب بود. خبر به او رسید که: "خدا در سرزمین اسرائیل یک بیداری داده است و اعمال عظیم داشت رخ می‌داد. آنجا مردی را داشتند که به روح خدای ایشان مسح شده و حتی حکمت او از هر چیزی که انسان فکرش را بکند، پیشی گرفته است."

۶۶. می‌دانید، "لهمذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا."<sup>۱۹</sup>

۶۷. این قلب او را به جنبش درآورد. او شروع کرد به فکر کردن در مورد آن. و حال، هر کاروانی که به آنجا می‌آمد، بدون تردید، آن ملکه سربازانش را می‌فرستاد و می‌گفت: "اگر کسی از اسرائیل می‌آید، تمایل دارم بصورت خصوصی با او صحبت کنم."

۶۸. "بله ملکه! ما در اسرائیل بوده‌ایم و اوه، این بی‌نظیر است. باید ببینی، هیچ چیزی مانند آن نیست، فراتر از درک انسان است. می‌دانید، همه‌ی آنها یکدل هستند. همه‌ی آنها درست به دور آن عطایی هستند که خدایشان به آنها داده است. آنها همه به یکدل به آن ایمان دارند. اوه، این باشکوه‌ترین چیز است، هیچ چیزی مخفی نیست، خدا همه

چیز را مکشوف می‌سازد، اگر امتی به سمت آنها حرکت کند، خدای آنها مکشوف می‌کند که از کجا می‌آیند و قبل از اینکه به آنها برسند، بر آنها کمین می‌زنند. اوه، یک بیداری عظیم در جریان است."

۶۹. و بعد، می‌دانید؟ آن ملکه عطش این را که باید خودش از نزدیک ببیند، در خود احساس کرد.

۷۰. می‌دانید، یک چیزی هست، انسان می‌داند که این از یک جایی می‌آید و او اینجاست. نمی‌داند که برای چه اینجاست، به جایی می‌رود و نمی‌داند که به کجا می‌رود. در تمام دنیا فقط یک کتاب هست که به شما می‌گوید که هستید و از کجا آمده‌اید، چه هستید و به کجا می‌روید. و آن کتاب، کتاب مقدس است. این تنها کتابی است که به شما می‌گوید و این کتاب خداست. این خود خداست که در شکل کلام آشکار شده است و بذریه یا تخم خوانده می‌شود. این تخم تمام وعده‌هایی را که او داده است، در زمین مناسب ثمر می‌آورد، چون این خود خداست. ولی باید به ایمان آبیاری شود تا باعث تحقق یافتن آن بشود، مثل هر تخم دیگری. اصل و ریشه در درون آن است، شناخته شده. حالا توجه کنید!

۷۱. متوجه می‌شویم که با انجام این کار، ملکه برای خدا عطش پیدا کرده، اوه، ای کاش عطایای خدا می‌توانست در دل قوم، مانند ملکه برای خدا عطش ایجاد کند.

۷۲. حال متوجه می‌شویم، برای اینکه فرزندان، یک ردیف کامل از آنها در جاهای مختلف نشسته‌اند، برای اینکه آنها بتوانند متوجه بشوند، یک حالت نمایشی به آن می‌دهیم تا آنها بتوانند متوجه بشوند.

۷۳. حال بخاطر داشته باشید، او یک بت پرست بود. حال برای انجام این کار، بعنوان یک ملکه، برای رفتن باید از کاهن بت پرست خود اجازه می‌گرفت. می‌توانم تصور

کنم، او را می‌بینم که نزد کاهن می‌رود، تعظیم می‌کند و می‌گوید: "پدر مقدس عظیم فلان و فلان! می‌دانیم که اسرائیلی‌ها دارند یک بیداری را تجربه می‌کنند. خدای آنها خود را در حالت یک انسان آشکار کرده است، از طریق یک عطای عظیم که اسرار دل‌ها را می‌داند. به من می‌گویند که او کلام است و کلام ممیز افکار و نیات قلب است. می‌گویند که او دارد در یک انسان عمل می‌کند. پدر مقدس! از شما اجازه می‌خواهم تا به آنجا بروم و خودم این را ببینم."

۷۴. خوب، می‌توانم تصور کنم که چنین پاسخی دریافت کرده است: "ما هیچ همکاری با آن بیداری نداریم." یا اینکه این نمونه‌ی سال ۱۹۶۴ آن است. ولی به هر حال، می‌گویند: "آنها جزو فرقه‌ی ما نیستند، آنها از قوم ما نیستند، ما به هیچ عنوان کاری با آنها نداریم. تو نباید بروی. آنها چیزی جز یک مشت افراد دون‌مایه نیستند. شایعات زیادی شنیده می‌شود از اینکه آنها از دریای سرخ گذر کرده‌اند و تمام این چیزها. ولی واقعاً اینها حقیقت ندارد. این خدای بزرگ ماست، می‌بینی که کنار دریا ایستاده است؟ آنها چنین و چنان بوده‌اند و بارها چنین و چنان کرده‌اند. ملکه در حالت انزجار آنجا را ترک کرد."

۷۵. ولی می‌دانید، یک چیزی هست، وقتی خدا شروع می‌کند به قرار دادن یک عطش در دل انسان، هیچ چیزی نمی‌تواند سر راه آن بایستد. می‌خواهد همکاری وجود داشته باشد یا نه، یا اینکه اصلاً چیزی وجود داشته باشد یا نه، او باید آن را بیابد. مانند زنی که دیشب از آن صحبت می‌کردم. او ثابت و پایدار بود. می‌بینید؟ یک چیزی شما را دربرمی‌گیرد و شما چیزی را دربرمی‌گیرید، مانند یعقوب، پسر خدا. یک شب چیزی را دربرگرفت و چیزی او را دربرگرفت، و او هرگز آن را رها نکرد تا زمانی که به هدفش رسید، یعنی به برکت آن. این، این چیزی واقعی است. و زمانی که انسان چیزی را تقلید می‌کند، هرگز درست عمل نمی‌کند. ولی اگر بتوانید چیز را دربرگیرید و آن هم شما را دربرگیرد، اتفاق خواهد افتاد.

۷۶. اگر امشب برای شفا به اینجا آمده باشید و اجازه بدهید که روح القدس شما را دربرگیرد و شما هم به آن متکی بمانید، آنچه را که خواسته‌اید، خواهید یافت. امکان ندارد که بتوان شما را از آن دور نگه داشت.

۷۷. شما با ایمان به اینکه عیسی مسیح نجات می‌بخشد، آمده‌اید. و یک قوت نجات هست که شما را دربرمی‌گیرد، شما با آن می‌مانید و نجات خواهید یافت.

۷۸. اگر شما به تعمیم روح القدس ایمان داشته باشید و روح القدس شما را دربرگیرد، او شما را تعمیم خواهد داد و شما او را دربرمی‌گیرید. شما نیازی به ترک صندلی خود نخواهید داشت، همان‌جا که هستید، شما را به حضور خویش پر خواهد ساخت. درست همان‌طور که وقتی: "این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه‌ی آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد." <sup>۲۰</sup> عمل کرد.

۷۹. یک چیزی آن زن اهل فینیقیه را که دیشب درموردش صحبت کردیم، دربرگرفت. مهم نبود که بر سر راه او چقدر مانع وجود داشت، او همچنان پیش می‌رفت. یک چیزی ملکه‌ای را که امشب از آن صحبت می‌کنیم، دربرگرفته بود، یک بت‌پرست، یک مشرک. زن اهل فینیقیه نیز چنین بود، یک یونانی، یک بت‌پرست. ولی یک چیزی آنها را دربرگرفت و آنها هم آن را دربرگرفتند.

۸۰. همیشه دشواری بر سر راه وجود دارد. شیطان هر چیزی را بر سر راه می‌اندازد. او می‌تواند، وقتی می‌بیند که یک حرکت راستین خدا شروع شده است، او این کار را با شما خواهد کرد. او همه چیز، یعنی هر مانعی را که بتواند، بر سر راه شما خواهد گذارد.

۸۱. به خاطر داشته باشید، آن زن مواع زیادی داشت، ولی ایمانش هیچ مانعی نداشت. ایمان هیچ منع و سدی را نمی‌شناسد. هیچ چیزی نیست که بتواند آن را متوقف سازد، مهم نیست

که دیگران چه می‌گویند. اگر شما آن تماس درست را با خدا داشته باشید و خدا آن را با شما داشته باشد، ممکن است چهل پزشک اینجا بایستند که به شما بگویند دارید می‌میرید، ولی شما یک کلمه‌ی آن را باور نخواهید داشت. نه، نه آقا! ممکن است چهل روحانی اینجا ایستاده باشند، مانند چهارصد نبی اخاب و شما باز هم مقاومت می‌کنید. اگر شما هم یک میکایا باشید و خدا را دربر گرفته باشید، خدا نیز شما را دربر گرفته باشد و شما این را در کلام اثبات شده ببینید، هیچ چیزی نیست که بتواند جلوی آن را بگیرد. شما در هر صورت آنجا خواهید ایستاد، چون چیزی شما را دربر گرفته است.

۸۲. این بر آن زن مکشوف شده بود که یک خدایی در یک جایی هست. می‌توانم او را بینم که می‌رود و دوباره آن طومار عبری را می‌خواند، آنها را می‌بندد، داخل شیشه می‌گذارد، به نزد کاهن برمی‌گردد و می‌گوید: "می‌خواهم چیزی به شما بگویم، پدر مقدس! ممکن است همان‌طور باشد که شما می‌گویید. ولی ببینید، مادر بزرگ من آن بت را می‌پرستید، او کاتشیزم شما را می‌خواند. مادرِ مادر بزرگ من هم آن را می‌خواند، تمام خانواده‌ی من آن را می‌خواندند، ولی مسئله درباره‌ی چیزی است که اتفاق افتاده است. من هرگز حرکتی از آن بت ندیده‌ام. ولی به من گفته‌اند آنها چیزی را دارند که حقیقی است. اکنون در حال حرکت است، نه یک تاریخ، بلکه چیزی که همین الآن در جریان است."

۸۳. حال به اینجا نگاه کنید. کاهن می‌گوید: "فرزندم! اگر بروی، تو را اخراج خواهم کرد. تو بعنوان یک ملکه نباید خودت را با چنین افرادی مرتبط کنی." همان شریر قدیمی هنوز هم زنده است.

۸۴. در دنیا هیچ جماعتی بهتر از یک کلیسای تولد تازه یافته و پر شده از روح‌القدس وجود ندارد که به آن وارد شویم. اهمیتی نمی‌دهم که کجاست، اگر در کوچه یا هر جای دیگری باشد، این بهترین جماعت است. این گروه آسمانی است. توجه کنید! ایماندارانی که به خدا ایمان دارند.

۸۵. قلب او به سختی در انتظار می‌تپید. او می‌خواست که خودش ببیند. درباره‌ی آن شنیده بود. هیچ چیز در موردش نمی‌دانست، ولی می‌خواست که او را ببیند. می‌توانم صدایش را بشنوم که می‌گوید: "خوب، اگر بخواهی می‌توانی نام من را از دفتر خود حذف کنی. هر چه که بگویی، آن بت‌ها، آن کتاب‌ها و این چیزها. می‌بینم که مدام از آنها صحبت می‌کنی، از چیزی صحبت می‌کنی که هرگز حرکتی انجام نداده است، هرگز هیچ حرکتی از آن ندیده‌ام. من چیزی می‌خواهم که حقیقی باشد." و بعد آماده‌ی رفتن می‌شود. حیف که امروز تعداد بیشتری مانند آن ملکه نداریم. بسیار خوب.

۸۶. متوجه می‌شویم که از روش خوبی برای رفتن استفاده کرد. می‌خواهم که همه به آن فکر کنند. حال، او گفت که نمی‌داند. او تمام طومارها را خوانده بود تا دریابد که یهوه چیست و طریقی را که در ایام گذشته کار کرده بود، ببیند. "اگر چنین باشد و خود را در این مرد همان‌طور که می‌گویند بشناساند، پس این یهوه است." و شاید این یهوه و خدای راستین باشد، خدای زندگان، نه یک مجسمه یا یک پیکره از مخلوقی که زنده نیست، این زنده است، حضور خدا همین الآن. پس می‌خواست که آماده‌ی رفتن بشود. او گفت...

۸۷. او پول فراوانی را آماده کرد. به نظرم او طلا، نقره، مُر و کندر برداشت و آنها را بار شتران کرد. او این را گفت: "به آنجا می‌روم. می‌خواهم خودم آن را ببینم و اگر چنین باشد، از آن حمایت خواهم کرد. اگر چنین نباشد، هیچ کاری با آن نخواهم داشت."

۸۸. می‌دانید، او می‌توانست یک چیزی به بنطیکاستی‌ها بیاموزد. خیلی از آنها از برنامه‌هایی حمایت می‌کنند که به شما می‌خندند و تمسخرتان می‌کنند. شما از برنامه‌ای حمایت می‌کنید که چیزهایی را که شما به آن ایمان دارید، مسخره می‌کند. درست است، بله آقا! چون به نظر درست می‌رسد. عیسی گفت: "راهی هست که به نظر آدمی مستقیم می‌نماید."

۸۹. ولی به ملکه توجه کنید! او گفت: "اگر این گونه نباشد، آن وقت می‌توانم پولم را برگردانم." ولی می‌خواست برود و خودش ببیند تا قانع شود. او طومارها را خوانده بود و می‌دانست که یهوه چیست. می‌خواست ببیند که او چیست. اگر او هست، پس هنوز یهوه است.

۹۰. این امروز خوب است، عیسی مسیح چیزی است که بوده است و همیشه خواهد بود. او هرگز تغییر نمی‌کند. کتاب مقدس می‌گوید: "او دیروز، امروز و تا ابد آباد همان است."

۹۱. آن وقت آن زن را می‌بینیم، صحبت از موانع می‌کنیم، ممکن است که این به ذهنش خطور کرده باشد: "یادم باشد که باید از صحرا عبور کنم و این سفری طولانی است." محاسبه کنید، از اسرائیل، از فلسطین تا سبا و گذر از صحرای بزرگ. فکر می‌کنم با شتر، برای کاروان‌ها حدود نود روز طول می‌کشید، سفر مداوم، برای اینکه از یک مکان به مکان دیگری بروند. سه روز... سه ماه در راه. و فکرش را بکنید، او از صحرای بزرگ عبور کرد. او این را در ذهن داشت، باید این را انجام می‌داد، باید از صحرا عبور می‌کرد تا به آنجا برسد و دریابد که این واقعاً خداست.

۹۲. عجیب نیست که عیسی گفت: "او با این فرقه خواهد برخاست و آنها را محکوم خواهد کرد." آنها یک کادیلاک کولردار نداشتند. برخی از افراد در دالاس<sup>۲۱</sup> حتی از خیابان عبور نمی‌کنند تا او را بشنوند. درست است. عجیب نیست که در روز بازپسین خواهد برخاست. آنها می‌ایستند و از آن انتقاد می‌کنند، هر جای دیگری این کار را می‌کنند. عیسی گفت: "او از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینکه در اینجا کسی بزرگ‌تر از سلیمان هست."

<sup>۲۱</sup> Dallas شهری در ایالت تگزاس، جنوب آمریکا



۹۳. او باید با این مواجه می‌شد. او احتمالاً باید شب‌ها سفر می‌کرد، چون روزهای صحرا بسیار گرم است. تابش مستقیم خورشید در بیابان پوستان را می‌کند. او مجبور بود که شب‌ها سفر کند.

۹۴. یک چیز دیگر، یادتان باشد، او انبوهی از هدایا و چیزهای دیگر را به همراه داشت. بنی‌اسماعیل اسب‌سواران تیزپا بودند. آنها راهزنان صحرائی بودند. چقدر برای بنی‌اسماعیل ساده بود که مانند سیل بر آنها هجوم بیاورند و آن ۲ یا ۳ خواجه را که همراه او بودند، از بین ببرند؛ یک گروه کوچک از سربازان، خواجه‌ها و کنیزان او. آنها را از بین ببرند و همان‌جا رهایشان کنند. جواهراتشان را به ارزش ده‌ها هزار دلار، بعلاوه‌ی مُر و کندر گرانبهایی که او بعنوان هدیه به همراه داشت، غارت کنند.

۹۵. ولی یک مسئله‌ای هست، اگر قلب شما مشتاق دیدار خدا باشد و چیزی شما را دربر گرفته باشد، خطر را نمی‌شناسید. یک چیزی هست، می‌خواهید آن را بدست بیاورید، مهم نیست که چقدر سخت باشد.

۹۶. قطعاً، به نظر می‌رسید که این خوراک مناسبی برای راهزنان باشد. هر یک از آنها می‌توانست بیاید، ولی او به هیچ خطری فکر نمی‌کرد.

۹۷. او به این فکر نمی‌کرد که می‌تواند برخیزد و برود یا نه، مثل کسی که می‌ترسد از رختخواب یا برانکار بلند شود، یا چیزی شبیه این. "نمی‌دانم. می‌دانید، می‌ترسم این کار را بکنم." او چنین ترسی نداشت. چیزی او را دربر گرفته بود.

۹۸. و اگر چیزی بتواند ما را دربر بگیرد، درست به همان‌گونه، یک چیزی رخ خواهد داد. نمی‌توانید قبل از اینکه چیزی شما را دربر بگیرد، انجامش بدهید؛ بهتر است تلاش نکنید. ولی وقتی این‌گونه شد، اتفاق خواهد افتاد.

۹۹. توجه کنید! او به راهزنانی که در صحرا بودند، فکر نکرد.

۱۰۰. و باز به این فکر نکرد وقتی به آنجا برسد، پذیرفته می‌شود یا نه؟ او از یک فرقه‌ی دیگر بود. می‌دانید، آیا پذیرفته می‌شود، آیا در جلسه از او استقبال می‌شود؟ از او خواسته نشده بود که بیاید. روح‌القدس در او کار کرده بود که بیاید، پس او کسی بود که داشت هدایت را انجام می‌داد تا آن اشتیاقی را که داشت، اقناع کند. چیزی که تمایل داشت آن را بداند.

۱۰۱. یادتان باشد، این حیات شماست. فقط یک بار فرصت دارید آن را مشخص کنید و شاید این آخرین فرصت شما باشد. اگر امشب مسیح را رد کنید، شاید فرصت دیگری نداشته باشید.

۱۰۲. و شاید این آخرین فرصت او بوده است. او این را متوجه شد. آیا مذهب سرد و رسمی‌ای که داشت خوب بود؟ یا حقیقتاً یک خدای زنده وجود داشت؟ او در مذهب خود هیچ چیزی ندیده بود، اما شنیده بود در این یکی چیزی وجود دارد و خواننده بود که او چیست. او می‌خواست ببیند. این حیات او بود که در خطر بود.

۱۰۳. امشب، این حیات من است، باید با این روبرو شوم. من باید در داوری بایستم، شما هم باید در داوری بایستید. این بر ما واجب می‌سازد که روی صندلی‌های خود بنشینیم، روی تخت‌های خود و یا هر جای دیگری که هستیم و عمیقاً به این توجه کنیم. چون نمی‌دانید که چه زمانی کارت شما از قفسه‌ی خدا خارج خواهد شد و در داوری پاسخ خواهید داد. خواه عضو کلیسا باشید یا نباشید، این هیچ ارتباطی به آن ندارد. شما در هر صورت پاسخگو خواهید بود. پس بهتر است که از این مطمئن شوید. تجربه‌ی خودتان با خدا را بیازمایید و ببینید آیا واقعاً چیزی غیر از این اعتقادنامه‌ها و این چیزها شما را دربر گرفته که شما را به این کلام بازمی‌گرداند؟ او این را برای ایام آخر وعده داد که:

"دوباره یک بازگشت خواهد بود، بازگشت دل پسران به سمت پدران." <sup>۲۲</sup> توجه کنید! این را در این ایام می‌بینیم.

۱۰۴. او به ترس و یا هر چیزی که می‌توانست او را بیازارد، فکر نکرد. او به این چیزها فکر نمی‌کرد. در فکر این بود، او می‌خواست ببیند که آیا این حقیقی است یا نه، پس از صحرا عبور کرد. و نه... او مشقت فراوانی برای انجام آن داشت. هر چیزی که دارید...

۱۰۵. مشکل اینجاست، ما پنطیکاستی‌ها، همه چیز در یک سینی به ما تقدیم شده است، هر چیزی که بخواهیم. شبان سرموقع نمی‌آید: "من جماعت ربانی را ترک می‌کنم و به کلیسای خدا ملحق می‌شوم." می‌دانید، می‌دانید؟ ما مانند یک کودک بوده‌ایم.

۱۰۶. من را به یاد دریانورد پیری می‌اندازد که یک روز داشت از دریا برمی‌گشت و به یک شاعر برخورد که هرگز دریا را ندیده بود. او درباره‌ی آن شعر نوشته بود، ولی هرگز دریا را ندیده بود. دریانورد پیر او را ملاقات کرد و به او گفت: "دوست خوب من! کجا می‌روی؟"

۱۰۷. او گفت: "به دریا می‌روم. من یک شاعر هستم، درباره‌ی دریا شعر نوشته‌ام، مشتاق استشمام بوی آب شور آن بوده‌ام، اینکه امواج خروشان را در اطراف مرغان دریایی درحال آواز ببینم و آسمان آبی که خودش را در دریا منعکس می‌کند."

۱۰۸. دریانورد چهار یا پنج پک عمیق به پیپ خود زد، به پایین نگاه کرد، آب دهانش را پرت کرد و گفت: "من هفتاد سال قبل در دریا متولد شدم و هیچ چیز جذابی در آن نمی‌بینم." او روی آن زندگی کرده بود، خیلی طولانی، تا جایی که برایش عادی شده بود.

۱۰۹. این مشکل ماست، امشب ما خیلی طولانی در حضور خدا زیسته‌ایم، تا جایی که

برایمان عادی شده است. باید خودمان را بیدار کنیم و متوجه شویم که عیسی مسیح زنده و از مردگان قیام کرده است.

۱۱۰. این برای این ملکه یک تجربه‌ی کاملاً جدید بود. او مُصر بود، می‌خواست که این را ببیند. کاملاً اصرار داشت، او باید این‌طور می‌بود تا بتواند کوری خود را ترک کند. او باید تمام موقعیت و شأن خود را پشت سر رها می‌کرد. تمام آن کارت‌های اجتماعی که او عضویشان بود، تمام آن حلقه‌ها و چیزهایی که او بعنوان یک ملکه در آنها عضویت داشت، تمام ستارگانی که او می‌شناخت چه می‌شدند؟ او مایه‌ی خنده‌ی آن گروه می‌شد. ولی این برای او چه فرقی می‌کرد؟ این حیات او بود.

۱۱۱. این جان شماس است. این جان من است. این برای متدیست، باپتیست، پرزبیتری، یگانه‌انگار، دوگانه‌انگار یا سه‌گانه‌انگار چه فرقی می‌کند؟ این جان من است که اهمیت دارد. جان شماس که اهمیت دارد. این کلام خداست که اثبات شده است.

۱۱۲. او را می‌بینم که برایش فرقی نمی‌کرد دیگران چه می‌گفتند، یا ستارگان و دوستانش. اگر باید همه‌ی چیزهایی را که در جهان داشت، ترک می‌کرد، برایش فرقی نمی‌کرد. اگر این حقیقی بود، او آماده بود که این کار را بکند. او سلطنت خود و همه‌ی چیزهای دیگر را می‌داد. این حقیقی بود. او می‌خواست خدا را بیابد. چیزی در قلب او بود.

۱۱۳. می‌بینم که او از آن سوی صحرا آمد. سرانجام، روزهای پی‌درپی، ۹۰ روز، بعد از ۳ ماه سرانجام کاروان به دروازه رسید.

۱۱۴. حال، ورود او به جلسه مانند خیلی از افراد امروزی نبود. خیلی از آنها می‌آیند و می‌گویند: "آه، شنیده‌ام که آنها... یک نفر به من گفت که آنها... خوب، به آنجا می‌روم." و فقط برای چند لحظه می‌نشینند. نگاهشان کنید. آنها را همه جا می‌بینید. آنها خواهند گفت: "اولین کلمه‌ای که برخلاف ایمان من بگوید..." و از در خارج می‌شوند.

"دیگر هرگز باز نخواهم گشت که یکی دیگر را بشنوم." می‌بینید؟ آنها به اندازه‌ی کافی نمی‌نشینند. همین است.

۱۱۵. پس زمان عیسی چطور؟ وقتی عیسی مقابل هفتاد شاگرد خود نشسته بود و تمام جماعت را داشت؟ او یک مرد بزرگ بود. او یک نبی بود. آنها به او می‌گفتند نبی جلیلی. یک روز به جماعتی که در اطراف او ایستاده بودند، نگاه کرد و گفت: "اگر از جسم پسر انسان نخورید و خون او را نوشید، در خود حیات جاوان ندارید."

۱۱۶. آیا می‌توانید تصور کنید پزشکانی که آنجا نشسته بودند، درباره‌ی آن مرد چه می‌گفتند؟ "او ما را خون‌آشام خواهد ساخت. خون او را بنوشیم و جسمش را بخوریم؟"

۱۱۷. او هرگز این را توضیح نداد، نیازی نداشت توضیح بدهد. او باید آن فریسیان را از اطراف خود دور می‌کرد. بجای اینکه نوازششان کند و نامشان را در یک دفتر ثبت کند، داشت آنها را دور می‌کرد. هیچ استفاده‌ای برای او نداشتند و می‌بینیم که او گفت: "جز اینکه..." و هرگز آن را شرح نداد.

۱۱۸. ببینید، آن شاگردان بی‌حرکت نشستند. اصلاً چیزی نگفتند.

۱۱۹. دکتر و فریسیان را می‌بینیم که می‌گفتند: "اوه، این مرد عقلش را از دست داده. او دیوانه است. آیا می‌خواهد که بدنش را تکه‌تکه کنیم و از آن بخوریم و خونش را بنوشیم؟ انسان خون‌آشام! خوب، ما نمی‌توانیم چنین کاری انجام بدهیم. اوه، این دیوانگی است. این مرد عقلش را از دست داده است." و از او دور شدند.

۱۲۰. سپس رو به الهیدانانی که دور و بر او نشسته بودند، نگاه کرد؛ به آن هفتاد نفر، و گفت: "پس اگر پسر انسان را ببینید که به آسمان صعود می‌کند که از آن آمده، چه؟"

آن دکترهای الهیات به اطراف نگاه کردند و گفتند: "پسر انسان به آسمان صعود کند که از آنجا آمده؟ ما او را می‌شناسیم، اصطبل‌ی را که در آن متولد شده، دیده‌ایم. گهواره‌اش را دیده‌ایم. مادرش را می‌شناسیم. ما... او با ما ماهیگیری می‌کند. با ما به شکار می‌رود، الان بر روی این تپه ایستاده، همان لباسی را می‌پوشد که ما می‌پوشیم، همان غذا را می‌خورد. و این پسر انسان، او از کجا آمده؟ او اهل ناصره است. این برای ما سخت است." و دور شدند. او باز هم این را شرح نداد. می‌بینید؟

۱۲۱. برگشت، به دوازده شاگرد نگاه کرد و گفت: "شما نمی‌روید؟"

۱۲۲. آنها هم می‌توانستند همین را بگویند. ولی یک چیزی آنها را دربرگرفته بود. می‌بینید، آنها می‌دانستند. در این زمان بود که پطرس آن عبارات ماندگار را گفت: "خداوندا! ما کلام را دیده‌ایم که توسط تو اثبات شده است. به کجا برویم؟ می‌دانیم که کلمات حیات جاودان نزد توست. تو چشمه‌ی حیات هستی. ما از این سیراب هستیم."

۱۲۳. عیسی گفت: "من شما دوازده نفر را برگزیدم و یکی از شما از شریر است."<sup>۳۳</sup> می‌بینید، او هیچ ناز و نوازشی و یا اینکه در خفا تعمیدشان بدهد یا چیزهایی از این قبیل نداشت.

۱۲۴. او خدای جسم شده بر روی زمین بود. او کلام اثبات شده‌ی خدا بود. و کسانی که گرسنه بودند، آمدند. کسانی که گرسنه نبودند، نمی‌توانستند بیایند. او گفت: "تمام آنانی که پدر به من بخشیده، نزد من خواهند آمد." چطور می‌توانستید به آنجا بیایید، مگر اینکه به او بخشیده شده باشید؟

۱۲۵. حال توجه کنید! می‌بینیم که این ملکه سرانجام به آنجا رسید. او مانند افراد دیگر منتظر نشد. برخی با ملکه همراه شدند.

<sup>۳۳</sup> اشاره به انجیل لوقا باب ۶ و انجیل یوحنا باب ۶

۱۲۶. همیشه سه دسته از افراد وجود دارند؛ ایمانداران، ایمانداران ظاهری و بی‌ایمانان. بی‌ایمان بلند می‌شود و می‌رود، ایماندار ظاهری مدت زیادی باقی می‌ماند. آنها، هر سه دسته آنجا بودند. بی‌ایمان، جمعیت، ایمانداران ظاهری، گروهی که آخر از همه رفتند، ولی یک ایماندار حقیقی هم بود که نمی‌توانست این را توضیح دهد، هیچ چیزی در مورد آن نمی‌دانستند، ولی می‌دانستند که از کلام بود. این تعیین کننده بود.

۱۲۷. اینجا ملکه را می‌بینیم، غذای زیادی به همراه آورده بود، تکه‌های فراوان نان. او خیمه و اسباب خود را آورده بود، بار خود را از شتران پیاده کرد، داخل حیاط، در صحن معبد و خیمه‌ی خود را برپا کرد. او آمده بود تا زمانی که قانع شود، بماند. تا زمانی که بفهمد این درست است یا غلط، آنجا بماند.

۱۲۸. بدون تردید، او روزهای متوالی آن کلام را خوانده بود. هنگام شب، احتمالاً می‌بایست در شب سفر می‌کرده، پس هنگام روز، زیر درختان نخل تکیه می‌زده، در آن مرغزار میان کویر و می‌خوانده که یهوه چیست و باید چه باشد. و حالا او یهوه را می‌شناخت. اگر او در آن مرد بود، او عمل وی را می‌شناخت. او می‌خواست بداند که این درست است یا نه. پس او کاملاً از کلام آگاهی داشت.

۱۲۹. او به آنجا نرفت که بگوید: "خوب، اگر چیزی متفاوت از کاهن من بگوید، شتران خود را برمی‌دارم و می‌روم." او می‌خواست تا زمانی که قانع شود، آنجا بماند.

۱۳۰. اوه، اگر فقط امروز مردان و زنان می‌توانستند این کار را انجام بدهند. کلام را برگیرند، ببینند که آیا روح‌القدس برای امروز است یا نه، ببینند که آیا چیزهایی که از آن صحبت می‌کنیم، برای زمانی که در آن هستیم، پیشگویی شده است یا نه. اما او این کار را نکرد، بخاطر همین است که عیسی گفت نام او زایل نشدنی... نه زایل نشدنی، بلکه نامیراست. او در روز داوری خواهد ایستاد و دالاسِ نگزاس را محکوم خواهد

نمود، کسی بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست. عیسی مسیح، قیام کرده در قوت رستخیز اینجاست. توجه کنید!

۱۳۱. حال بخاطر بچه‌ها، او خیمه‌ی خودش را برپا کرد. می‌توانم تصور کنم که آن روز صبح زنگ‌ها زده شد، شیپورها نواخته شد و کلیسا برپا شد. آنها هر روز کلیسا داشتند. فکرش را بکنید. آنها دوست داشتند که هر روز به کلیسا بروند. پس کلیسا شروع شد، می‌توانم ملکه را تصور کنم که رفت و در آن انتها نشست. بعد از مدتی تمام شیپورها نواخته شدند، سرودها خوانده شدند و تمام این چیزها.

۱۳۲. بعد از مدتی، شبان سلیمان بیرون آمد و در جایگاه خود نشست. چطور همه به او می‌نگریستند، برای اینکه او را دوست داشتند. او خادم خدا بود. او بیرون آمد و کسی نمی‌گفت: "آه، ای کاش او این بود، ای کاش او عضو گروه من بود." نه، فقط یک گروه بود و این، آنها بودند.

۱۳۳. و بعد می‌بینیم که یک نفر نزدیک شد و اولین چیز، می‌دانید، سلیمان اسرار دل آنها را مکشوف ساخت. تصور می‌کنم که ملکه گفت: "حال، یک دقیقه صبر کن." می‌بینید؟ "این واقعی به نظر می‌رسد." نفر بعدی آمد، همان چیز را دید. اوه، قلب کوچکش شروع به تپیدن کرد. او متعجب بود.

۱۳۴. او می‌بایست یک کارت دعا گرفته و منتظر بوده باشد. بابت این اصطلاح عذر می‌خواهم، ولی می‌دانید، فقط برای تسهیل بیان مطلب. ممکن است که یک کارت دعا گرفته و منتظر شده است، یک روز کارت او خوانده شد و او آمد در برابر روح‌القدس که داشت از طریق سلیمان عمل می‌کرد. و کتاب مقدس می‌گوید: "هیچ چیز از سلیمان مخفی نبود." روح‌القدس عظیم هر چه را که او باید می‌شنید، بر او مکشوف کرد. او این را مکشوف ساخت.



۱۳۵. و اینجا روح‌القدس بود، در کاملیت خود در عیسی مسیح، همان اعمال را انجام می‌داد و آن فریسیان می‌گفتند: "به ما آیتی نشان بده، این مرد را در اینجا شفا بده. این کار را بکن. این را بگو. بگو این یا آن چه خواهد بود؟" آنها اصلاً متوجه نیستند.

۱۳۶. آن ملکه آنجا ایستاده و کتاب مقدس می‌گوید که: "هیچ چیز بر سلیمان پوشیده نبود." او تمام چیزهایی را که ملکه نیاز به دانستن آن داشت، مکشوف کرد. او همه چیز را درباری آن به او گفت.

۱۳۷. و وقتی این کار را کرد، دیگر نیازی نبود که او حرف کسی دیگری را بپذیرد، او این را دیده بود و به آن ایمان داشت. سپس برگشت و رو به حاضرین گفت: "تمام چیزی که شنیدم، وقتی شنیدم در تعجب بودم. اما تمام چیزهایی که شنیدم، چنین است. و این بیش از آن چیزی است که شنیده‌ام." می‌بینید؟ اکنون نوبت او بود. او این را دیده بود. این در او کار کرده بود. می‌دانست که حقیقی است و گفت: "متبارک باد خداوند خدا که تو را خادم خویش ساخت! متبارک باد..."

۱۳۸. این چه بود؟ زن بیچاره در آنجا زندگی کرده بود، تمام آن اعتقاداتها و بت‌ها، و یک بار در عطش دل خود... هر ایماندار راستینی می‌خواهد که خدا را در عمل ببیند. اگر او خدا بوده، هنوز هم خداست. او چیزی را دید که واقعی بود، نه یک نمایش، بلکه ناب و واقعی. او مابقی عمرش خدا را پرستید، چون چیزی را دیده بود که حقیقی بود.

۱۳۹. اوه، دوست من! ما بسیار دیده‌ایم که می‌گویند: "به این اعتقادنامه ملحق شوید. به این، آن، یا دیگری بپیوندید." و انواع احساسات و هیجانات. قطعاً باید برای یک چیز واقعی عطش داشته باشد، چیزی را ببینید که راستین و ناب است. نه یک جریان اسرارآمیز خون، یا زخم‌ها و روغن، یا چیزی که حتی کتاب مقدسی نیست. بلکه یک عیسی مسیح راستین که وعده داد در این ایام آخر در قوم خود ساکن می‌شود و اعمالی را به جا

می‌آورد که انجام می‌داد، چیزی که کلام گفت در این ایام اخر اتفاق خواهد افتاد.

۱۴۰. تمام این اعتقادنامه‌ها، "خوب، اگر اعتقادنامه‌ی ما را بدانی، می‌دانی..." شما دارید به عقب به چیزی که آقای لوتر،<sup>۲۴</sup> یک مرد بزرگ، در دوران خودش گفت، نگاه می‌کنید. قطعاً، مانند برخی خانم‌ها در اینجا، در هفتادوپنج سالگی تلاش می‌کنند که شانزده ساله باشند. به گذشته چشم دارند و سعی می‌کنند مانند شانزده ساله‌ها لباس بپوشند. موهایشان را کوتاه می‌کنند، لباس‌های کوتاه می‌پوشند و... هر کس که رانندگی می‌کند، اگر نگاهش فقط به آینه‌ی عقب باشد، تصادف می‌کند. این مشکلی است که امروز کلیسا دارد، نگاه کردن از طریق آینه‌ی عقب، به چیزی که قبلاً بوده. جای تعجب نیست که خراب شده است. هرگز...

۱۴۱. پولس گفت: "می‌کوشم به جهت انعام دعوت بلند خدا. من به پیش می‌روم، رو به جلو."<sup>۲۵</sup> می‌دانم که آقای مودی<sup>۲۶</sup> مرد بزرگی بود، آقای وسلی<sup>۲۷</sup> مرد بزرگی بود، جنبش پنطیکاستی و جنبش باپتیست عالی بودند، ولی به جهت انعام دعوت بلند خدا در مسیح پیش برویم. نگاهتان به آینه‌ی عقب نباشد، به چهل سال قبل. نگاه کنید که امشب چیست، ببینید که امشب کلام چه وعده‌ای می‌دهد. او آنها را در آن دوران وعده داده بود، ولی ما الآن بالاتر از آن زیست می‌کنیم. ما داریم پیش می‌رویم.

۱۴۲. اگر وسلی به عقب نگاه می‌کرد، چه چیزی می‌دید؟ لوتر. می‌بینید؟ ولی او نگاهش به چیزی نبود که لوتر گفته بود. نگاه او به چیزی بود که خدا گفته بود. اگر پنطیکاستی‌ها به عقب، به چیزی که متدیست‌ها گفته بودند، نگاه می‌کردند، چه؟ می‌بینید که کجا می‌توانستید باشید؟ فرمایید، همان چیز، شما آن را سازماندهی و محدود کردید. نمی‌توانید به هیچ جایی حرکت

Martin Luther<sup>۲۴</sup>

اشاره به فیلیپیان ۱۴:۳<sup>۲۵</sup>

Moody<sup>۲۶</sup>

John Wesley<sup>۲۷</sup>

کنید. روح خدا از آنجا خارج می‌شود و این را به جای دیگری می‌برد.

۱۴۳. هر بار که این کار را می‌کنند، یک سیستم ساخت انسان که این گونه عمل می‌کند، دوباره مانند تأمل قورح است، زمانی که داتان و سائیرین می‌خواستند یک جماعت بزرگ داشته باشند و آنها را سازماندهی کنند. خدا گفت: "موسی! خودت را از آنها جدا کن و آنها را در زمین خواهیم بلعید." <sup>۲۸</sup> این نمادی بود از سفر امروز و شما این را می‌دانید، در راه به سرزمین وعده. و آنها آنجا بودند. آنها نمی‌توانستند به پیغام مسح شده‌ی خدا ایمان بیاورند که داشت پیش می‌رفت و می‌خواستند خودشان چیزی را شروع کنند. همیشه این گونه است.

۱۴۴. عجولانه‌ترین حرکتی که اسرائیل انجام داد، زمانی بود که فیض را رد کردند و شریعت را پذیرفتند، در خروج باب ۱۹. و داتان مرتکب بزرگ‌ترین اشتباه شد، زمانی که گفت: "موسی! به‌غیر از تو رهبران دیگری هم اینجا هستند."

۱۴۵. و این اثبات و آشکار شده بود که موسی کلام آشکار شده‌ی خدا بود. او خاک را گرفته و آن را به شپش تبدیل کرده بود، اتفاق افتاده بود و خدا با او بود. ستون آتش که بالای سر او بود، او را اثبات کرده بود و آنها همچنان خواستار چیز دیگری بودند. این ساخته‌ی انسان است.

۱۴۶. این طریقی است که امروز هم هست. این جایی است که کلیسا به آن رسیده است. درست است، او، کلیسای خدای زنده، آیا نمی‌خواهید یک چیز واقعی را ببینید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] یک چیز حقیقی.

۱۴۷. یک داستان کوتاه قبل از دعا برای بیماران. من شکار را دوست دارم. مادرم... می‌دانید... او... مادرم حقوق بازنشستگی دریافت می‌کرد. او یک سرخپوست از قبیله‌ی

<sup>۲۸</sup> اشاره به اعداد باب ۱۶ و خروج باب ۱۹

چروکی بود. من... و ایمان آوردن من هرگز عشق به جنگل را از من نگرفته است. من عاشق جنگل هستم. آنجا، جایی است که خدا را می‌بینید. جایی که من برای نخستین بار خدا را دیدم، یعنی در جنگل. جایی که او ما را ملاقات می‌کند. آنجا، جایی است که او تکلم می‌کند. آنجا جایی است که هفت فرشته را دیدم. آیا شما در... آقایان! ساعت چند است؟

۱۴۸. من و برادر بُردرز<sup>۲۹</sup> آن روز آنجا نشسته بودیم، زمانی که یک گردباد از آسمان پایین آمد، حتی صخره‌ها را درهم کوبید، درست بالای جایی که من ایستاده بودم. افراد زیادی، برادر سوتمن<sup>۳۰</sup> نیز جایی همین جاهاست، یکی از... فکر کنم تری<sup>۳۱</sup> نیز آنجاست. او در آن زمان آنجا حضور داشت. و این چیزها، شما او را در بیابان می‌بینید. من شکار را دوست دارم، این کار را صرفاً برای بیرون رفتن انجام می‌دهم، نه برای کشتن حیوان، فقط برای اینکه در جنگل باشم.

۱۴۹. قبلاً با یک دوست در نیویورک به شکار می‌رفتم، عذر می‌خواهم در نیهمشایر.<sup>۳۲</sup> او یک شکارچی خوب بود. اسمش برت<sup>۳۳</sup> و اهل انگلستان بود. پدر و مادر او جایی به نام جفرسون ناچ<sup>۳۴</sup> تأسیس کرده بودند. از آنجا به کارول ناچ<sup>۳۵</sup> می‌رفتیم و در روزهای اولیه از هم جدا می‌شدیم. یک رگ سرخپوست در او وجود داشت و یکی از بهترین تیراندازان و شکارچیان بود که تابحال دیده‌ام. هرگز نیاز نبود نگران این باشید که باید بروید و او را پیدا کنید. او می‌دانست که کجاست. من عاشق شکار آهوی دم سفید بودم. هر پاییز به آنجا می‌روم و شکار می‌کنم.

۱۵۰. او شکارچی بسیار خوبی بود، ولی بی‌رحم‌ترین انسانی است که تابحال در عمرم

Brother Borders<sup>۲۹</sup>

Brother Sothmann<sup>۳۰</sup>

Terry<sup>۳۱</sup>

New Hampshire<sup>۳۲</sup> شمال شرقی آمریکا

Bert<sup>۳۳</sup>

Jefferson Notch<sup>۳۴</sup>

Carroll Notch<sup>۳۵</sup> شمال شرقی آمریکا

دیده‌ام. او چشمانی شبیه سوسمار داشت و فقط... از آن نوع، می‌دانید، مثل زنانی که امروزه سعی می‌کنند چشمانشان را آرایش کنند. شبیه سوسمار. خوب، چشم‌های او واقعاً آن‌گونه بود. به نظر من این شبیه چشم انسان نیست. من همیشه از نگاه کردن به او متنفر بودم. وقتی از بغل به او نگاه می‌کردید، چشمانش شبیه لجن بود.

۱۵۱. او عاشق این بود که بدجنس باشد. فقط برای اینکه من احساس بدی داشته باشم، به بره آهوها شلیک می‌کرد و می‌گفت: "اوه، واعظ! تو هم مانند بقیه‌ی آنها هستی، تو دل نازکی. اگر واعظ نبودی، شکارچی خوبی می‌شدی."

۱۵۲. گفتم: "من جان‌ها را شکار می‌کنم، برت!" و گفتم: "ولی یکی را دارم که فنا شده است." می‌بینید؟

۱۵۳. و او می‌گفت: "آه، حواست به خودت باشد. بیل! حق با توست، ولی از این چیزها با من صحبت نکن." بعد به آن بره‌ها شلیک می‌کرد و این باعث می‌شد من احساس خیلی بدی داشته باشم.

۱۵۴. حال، اگر قانون اجازه بدهد، اشکالی ندارد که بره آهو را بکشید. می‌دانید، اندازه، جنسیت، هر چه قانون بگوید. من سال‌های زیادی جنگلبان بوده‌ام. ولی ببینید، ابراهیم یک گوساله را کشت و برای خدا خوراک تهیه کرد، پس کشتن بره آهو اگر قانون مجاز دانسته باشد، چیزی نیست. ولی نه اینکه به آنها شلیک کنید و آنها را همانجا رها کنید. این غلط است. انجام این کار اشتباه است. این را گفتم که شکار کردن خودم را توجیه کنم، می‌دانید، تا بتوانید متوجه منظورم بشوید.

۱۵۵. حال به این توجه کنید! می‌بینیم که این مرد... یک روز به آنجا رفته بودم، من و همسرم با هم بودیم. او برای خودش یک سوت کوچک درست کرده بود که در آن می‌دمید و صدای فریاد یک بره آهو را تولید می‌کرد، می‌دانید، صدای جالبی که آنها

تولید می‌کنند. خوب مادامی‌که...

۱۵۶. من مشغول کار بودم و کارم به موقع به اتمام نرسید. در یک جلسه و برای شکار با او به آنجا رفتم. آنجا شکار زیادی در حال کار بود، وقتی اولین اسلحه شلیک می‌کند، آن دم سفیدها... شما فکر می‌کنید که هودینی<sup>۳۶</sup> استاد فرار است، ولی در مقایسه با آنها، او آمتور بود. اولین چیز... می‌دانید؟ آنها پنهان می‌شوند و اگر نور ماه باشد، آنها در شب به چرا می‌روند. زیر یک بوته پنهان می‌شوند و تکان نمی‌خورند.

۱۵۷. آن روز به او گفتم: "برت! تو نمی‌توانی از آن سوت استفاده کنی."

۱۵۸. گفت: "آه، واعظ! تو خیلی دل نازکی." و گفت: "تو حواست به خودت باشد."

۱۵۹. شروع کردیم به حرکت کردن. ما در لباس خود ساندویچ حمل می‌کنیم و برای شکار... می‌خواستیم تا ظهر شکار کنیم، تقریباً تا محدوده‌ی پرزیدنشال رنج،<sup>۳۷</sup> بعد از هم جدا شویم و برگردیم پایین. اگر آهو شکار کرده باشیم، می‌دانیم که کجا آویزان شده است، می‌رویم و تا یکی دو روز آن را آویزان نگه می‌داریم. حدود ده سانت برف روی زمین نشسته بود، شاید هم حدود پانزده سانت، این زمان مناسبی برای ردگیری بود. ما شروع کرده بودیم و تقریباً تا بالای کوه رفته بودیم، حتی یک رد هم نبود، هیچ چیزی نبود. ماه در شب می‌تابد و آهو... [فضای خالی روی نوار]

۱۶۰. برت جلوتر از من بود و مسیر را هدایت می‌کرد. من هم داشتم پشت سر او حرکت می‌کردم. او تقریباً این‌طوری نشست. برف خشک بود. او دستش را به پشتش برد، من فکر کردم می‌خواهد ساندویچ بخورد. ما در آنجا از هم جدا می‌شدیم، چون آن موقع بالای کوه بودیم. دستش را اینجا به پشتش برد.

<sup>۳۶</sup> Houdini شعبده باز آمریکایی در قرن بیستم که به بازکردن قفل از دست و پای بسته و فرار از موقعیت‌های خطرناک مشهور بود.  
<sup>۳۷</sup> Presidential Range

۱۶۱. من هم ساندویچ خودم را آماده کردم و داشتم دنبال جایی می گشتم تا اسلحه‌ام را آنجا بگذارم. ساندویچم را برداشتم و به اطراف نگاه کردم.

۱۶۲. او سوت خود را بیرون آورد. با خودم فکر کردم: "پسرا این حقه‌ی کثیفی است که این کار را بکنیم." او سوت خود را درآورد و به من نگاه کرد. با آن چشمان سوسمارگونه، به من نگاه کرد. او این طوری سوت را در دهان خود گذاشت. گفتم: "بِرت! تو چنین کاری نمی کنی، می کنی؟"

۱۶۳. او گفت: "اوووه." و در سوت خود دمید. در کمال تعجب حدود پنجاه متری، درست مقابل من یک آهوی مادر ایستاده بود. آهوی مادر را دُو<sup>۳۸</sup> می نامند، و او آنجا ایستاده بود، با چشمانی قهوه‌ای و گوش‌های تیز کرده. بچه‌اش داشت فریاد می زد. مهم نبود که بقیه بیرون بیایند یا نه، یک چیزی در وجود او بود. او یک مادر بود.

۱۶۴. برت به آن نگاه کرد و خیلی آرام دوباره در سوت خود دمید. آن آهو درست وارد فضای باز شد. این غیرعادی است. خیلی غیرعادی، اینکه این گونه بیرون بیایند. داشت به اطراف نگاه می کرد، با سر بزرگش که بلند کرده بود و با چشمانش به اطراف می نگریست.

۱۶۵. بعد از مدتی، وقتی که شکارچی اسلحه‌ی خود را آماده کرد، او شکارچی را دید. معمولاً آنها سریع متواری می شوند و می روند. می دانید که چگونه، خیلی سریع. ولی می دانید، آن آهوی مادر اصلاً تکان نخورد. آنجا ایستاده بود و به شکارچی نگاه می کرد. در سطح باز و مسطح، سرش را برگرداند و نگاه کرد. با خودم فکر کردم "برت! نمی توانی این کار را بکنی."

۱۶۶. می دانید، او درحال نمایش نبود. او ریاکارانه عمل نمی کرد. او ظاهرسازی

نمی‌کرد. او با آن متولد شده بود. او یک مادر بود. و آن نوزاد، اهمیتی نمی‌داد که به قیمت جاننش تمام می‌شد، فرزندش در مشکل بود و او می‌خواست که بچه‌اش را پیدا کند. او، این غریزه در او بود. او یک مادر بود. او شکارچی را دید، ولی فکرش درگیر شکارچی نبود، مشغول بچه‌ای بود که در مشکل بود، آن بره آهو.

۱۶۷. و بعد ضامن اسلحه‌اش را پایین کشید، او تیرانداز خیلی ماهری بود. اسلحه را نشانه رفت. باید رویم را برمی‌گرداندم. نمی‌توانستم این کار را بکنم، نمی‌توانستم نگاهش کنم. فکر کردم: "یکی دو دقیقه‌ی دیگر او قلب آن آهو را متلاشی خواهد کرد. آن آهو دارد تلاش می‌کند بچه‌اش را پیدا کند، او در دردسر است. باینکه می‌دانست شکارچی در بوته کمین کرده است. و او آن قلب وفادار را با آن گلوله‌ی هشتصدوهشت خود متلاشی خواهد کرد." او تیرانداز خیلی ماهی بود. نشانه گرفت. فکر کردم: "نمی‌توانم به این نگاه کنم..." به او پشت کردم و گفتم: "خداوندا! کمکش کن تا این کار را نکند."

۱۶۸. خیلی احساس ناراحتی می‌کردم. آن مادر بیچاره آنجا ایستاده بود و به دنبال بچه‌اش می‌گشت. و من می‌دانستم که تظاهر نمی‌کند. او یک مادر بود، تحت هر شرایط دیگری می‌توانست فرار کند. می‌توانست بلند نشود. ما از آنجا عبور می‌کردیم. ولی چیزی در درون او بود.

۱۶۹. من صبر کردم و صبر کردم، اسلحه هرگز شلیک نکرد. در فکر بودم که: "مسئله چیست؟! صبر کردم و خیلی آهسته رویم را برگرداندم. آهو را دیدم که آنجا ایستاده، هنوز داشت به شکارچی نگاه می‌کرد. به لوله‌ی اسلحه نگاه کردم، برت داشت این طوری می‌لرزید و نمی‌توانست هدف بگیرد. داشت سعی می‌کرد هدف‌گیری کند، ولی نمی‌توانست.

۱۷۰. اسلحه را روی زمین انداخت و به من نگاه کرد. چشمان بزرگش تغییر کرد، اشک



روی گونه‌هایش جاری شده بود. پاچه‌ی شلوار من را گرفت و گفت: "بیلی! من را به عیسانی که از آن صحبت می‌کنی، هدایت کن."

۱۷۱. این، این چه بود؟ او چیزی حقیقی را دیده بود. می‌بینید؟ آن آهوی مادر نمایشی از وفاداری است، یک وفاداری حقیقی که باعث شد آن شکارچی بی‌رحم... و شرورترین قلبی که تابحال دیده‌ام... این یک موعظه نبود که من وعظ کرده باشم، چیزی بود که او دیده بود. چیزی که حقیقی بود. این تظاهر نبود، ساختگی نبود. او یک مادر حقیقی بود که به دنبال بچه‌اش می‌گشت. و این، شکارچی را به مسیح هدایت کرد. او اکنون در آنجا شماس کلیساست، یک مسیحی عالی، چون چیزی را دید که تظاهر نبود. این یک ایمان ظاهری نبود، واقعی بود.

۱۷۲. اوه برادر! خواهر! ای کاش این کلیسا، ای کاش امشب این مردم، ای کاش در من و شما، یک چیز واقعی باشد، نه یک تظاهر. شما شاید ظاهر را ببینید، ولی یک چیز حقیقی وجود دارد. چیزی در یک انسان هست که باعث می‌شود برای خدا زندگی کند. برادر! امشب روح القدس ناب حقیقی اینجاست که یک تظاهر نیست. این، همان حقیقت است.

۱۷۳. و اکنون چند نفر در اینجا دوست دارند چنین مسیحی‌ای باشند؟ همان قدر وفادار به مسیح، در موت، جفاها و هر چیز دیگری. آیا دوست دارید به همان اندازه مسیحی باشید که آن آهو، یک مادر بود؟ دوست دارید؟ آیا دوست ندارید که آن‌گونه باشید؟ من مشتاقم که چنین مسیحی‌ای باشم. حتی مانند آن زن اهل فینیقیه در موضوع دیشب، که یک چنین مسیحی‌ای بود. این ملکه‌ای که امشب از آن صحبت کردیم، چنین مسیحی‌ای بود، وقتی چیزی دید که حقیقی بود، برای آن آماده بود. امشب خدا ما را امداد کند تا چیزی حقیقی، یعنی مسیح را بیابیم.

چند لحظه در حالی که دعا می‌کنیم، سرهایمان را خم کنیم.

۱۷۴. آیا امشب در ساختمان کسی هست که بخواهد مسیح را بعنوان منجی خود بشناسد؟ آیا می‌خواهید او را بعنوان منجی شخص خود بشناسید؟ پس دستتان را بلند کنید. یک، دو، سه نفر خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد.

۱۷۵. می‌خواهم بدانم آیا امشب اینجا کسی هست که مدعی مسیحی بودن باشد؟ شاید عضو یک کلیسای خوب یا یک گروه عالی باشید، ولی در عین حال در اعماق قلب خود می‌دانید که هنوز مسیحیت را در قلب خود نیافته‌اید، در آن متولد شده‌اید، درست مانند آن آهوی مادر، او متولد شده بود که مادر باشد، او یک مادر بود، کاملاً. اگر می‌خواهید که یک مسیحی بشوید، درست همان‌طور که آن آهوی مادر بود، آیا دستتان را بلند می‌کنید که بگویید: "برادر برانهام! برای من دعا کن."؟ خدا به شما برکت بدهد. خدا به همه‌ی شما برکت بدهد. همه جا، در بالکن، دست‌هایتان را می‌بینم.

۱۷۶. پدر آسمانی! در آن روز سرد پاییزی خیلی کم می‌دانستم. آنجا ایستاده بودم، برف تا روی گردنم بود و خیس شده بودم. آن مرد را دیدم که آنجاست. چقدر با او صحبت کردم. دستانش را گرفتم، با او گریستم، در مورد کتاب مقدس و همه چیز به او گفتم و او گفت: "اوه، شاید حق با تو باشد." ولی دیدن اینکه تو باید یک چیز خیلی حقیقی بفرستی، از راه طبیعت که او نتواند... او نتواند چیزی را که حقیقی است، نبیند. و او اکنون خادم توست، ای خداوند!

۱۷۷. پدر! امشب افراد زیادی اینجا هستند. برخی از آنها دستانشان را بلند کرده‌اند، که هرگز یک مسیحی نبوده‌اند و می‌خواهند که مسیحی بشوند. خدایا! اجازه نده که یکی از کسانی باشند که می‌روند و عضو یک کلیسا می‌شوند. کسانی که می‌روند یک آیین و یا اعتقادنامه و یا یک تعمید را می‌گیرند. بلکه عطا کن تا مسیح در دل‌هایشان مولود شود.

۱۷۸. و آنهایی که به کلیسا ملحق شده‌اند، در حال جستجو هستند. خداوند! شاید مانند آن ملکه که داشتیم در موردش صحبت می‌کردیم که عطش و گرسنگی برای یک چیز حقیقی داشت، آنها هم دارند. وقتی ملکه چیزی را دید که حقیقی بود، که خدا را در بشر می‌شناساند، آن موقع او آماده بود. و گفت: "مبارک باد خداوند خدای اسرائیل!" او دیگر نمی‌خواست ارتباطی با بت پرستی داشته باشد.

۱۷۹. و پدر! بدون تردید امشب خیلی‌ها اینجا در همان وضعیت هستند. ای کاش فقط بتوانند یک چیز حقیقی را ببینند. و زمانی که تو در جهان بودی، به ما گفتی که در این ایام چه چیزی واقع خواهد شد. به ما گفته شده است که تو دیروز، امروز و تا ابدآباد همانی. می‌دانیم که خود را شناساندی و فریسیان از دیدن آن قاصر بودند. خداوند! همان گروه امروز با عضویت در کلیسا، عضویت و پذیرفتن اعتقاداتی خاص، امروز از دیدن آن قاصر هستند. آنها از دیدن مایشیح قاصرند، یعنی روح‌القدس عظیم که خود را در قوم شناسانده است. و همان‌طور که تو وعده دادی، انجام خواهد داد.

۱۸۰. خداوند! عطا کن که امشب تک‌تک آنها درک کنند، حضور تو را ببینند و این وارد دل‌هایشان بشود، یعنی موضوع امشب ما که «امشب کسی بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست». این عیسی مسیح است، پسر قیام کرده‌ی خدا، آماده برای آمدن، تبدیل کردن و تازه ساختن دل، تا یک تجربه‌ی تولد از خدا را در دل‌های آنها بگذارد. درست مانند آن آهوی مادر، چیزی که هیچ ربطی به او نداشت، به فیض خدا او برگزیده شده بود تا یک آهو باشد. او برگزیده شده بود تا یک مادر باشد، یک مادر وفادار. و تو به ما گفتی که: "ما پیش از بنیاد عالم برگزیده شده‌ایم."<sup>۳۹</sup>

۱۸۱. خدا! دعا می‌کنم که اجازه بدهی تمام کسانی که این کشش را در قلب خود داشتند تا مانند آن زن خدا را ببینند، امشب یک چیز حقیقی رخ بدهد، تا آنها ببینند و او را

<sup>۳۹</sup> اشاره به افسسیان ۱: ۴ و اول پطرس ۱: ۲۰

پرستش کنند. چون «کسی بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست». به نام عیسی می‌طلبیم، آمین!

۱۸۲. حال، در احترام و سکوت، قبل از اینکه به مذبح بیاییم، لطفاً کسی در اطراف حرکت نکند. چند لحظه احترام بگذارید. این یک زمان و لحظه‌ای جدی است. تصمیم‌ها در حال اتخاذ است. خیلی‌ها دستانشان را بلند کرده‌اند. ایمان دارم وقتی این را گفتید، کاملاً صادق بودید.

۱۸۳. شما درباره‌ی کتاب مقدس شنیده‌اید، درباره‌ی عیسی شنیده‌اید، شنیده‌اید که او پسر خدا بود. تعلیم یافته‌اید که او دوباره قیام کرد و تعلیم گرفته‌اید که او دیروز، امروز و تا ابد آباد همان است.

۱۸۴. حال این روح‌القدس که از آن صحبت می‌کنیم، آیا عیسی مسیح است؟ قطعاً هست. می‌بینید؟ او خداست، بعنوان خدا شناخته شده، روح‌القدس. این یک خدای دیگر نیست، همان خداست. پدر، پسر و روح‌القدس، سه خدا نیست، سه جایگاه است. می‌دانید، مانند وقتی که بعنوان پدر عمل کرد و بعد بعنوان پسر. این خداست که نازل می‌شود. از کسی که نمی‌توان آن را لمس کرد، (حتی با لمس کوه باید می‌مردند). تا جایی که توانستیم او را در جسم لمس کنیم.

۱۸۵. اکنون او در شماست. شما را به خون خود تقدیس کرده تا بتواند در شما ساکن شود. "و در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم، پدر در من، من در شما و شما در من." <sup>۴۰</sup> می‌بینید؟ خدا فوق از ما، خدا با ما، خدا در ما. می‌بینید؟

۱۸۶. و امشب این مسیح است، روح‌القدس، او همان است و شما... او تاک است و شما شاخه‌ها. به او ایمان داشته باشید و او خود را در میان ما خواهد شناساند.

۱۸۷. حال، اگر او با زخم‌هایش آنجا می‌ایستاد، یک انسان می‌بود. این جسم است، هر کسی می‌تواند آن را تقلید کند، یک بشر می‌تواند شکل خود را تغییر بدهد. یا شاید، ما نمی‌دانیم که عیسی چه شکلی بوده، ما فقط تفکر یک هنرمند را داریم، از اینکه او چه شکلی بوده. هافمن<sup>۴۱</sup> یک نظر داشت، سالمَن<sup>۴۲</sup> یک نظر دیگر و خیلی‌های دیگر. ولی چطور می‌توانید او را بشناسید؟ این از طریق حیات او خواهد بود.

۱۸۸. چون اگر یک انسان با زخم‌هایش آنجا می‌ایستاد، یا هر چیز دیگری، او یک مقلد بود، چون وقتی خود عیسی بیاد، هر چشمی او را خواهد دید، هر زانویی خم خواهد شد و هر زبانی آن را اقرار خواهد کرد.<sup>۴۳</sup> قطعاً.

۱۸۹. اما روح او اینجاست. و ای کاش فقط اجازه دهیم که افکار ما به افکار او تبدیل شود. "پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود."<sup>۴۴</sup> او کلام است و کتاب مقدس می‌گوید: "کلمه، خدا بود." چند نفر می‌دانند که عیسی کلمه بود؟ و کتاب مقدس در عبرانیان باب ۴ می‌گوید که: "برنده‌تر است از هر شمشیر دو دم و ممیز افکار و نیت‌های قلب." حال، این چیزی است که در سلیمان بود، (کلمه، خدا) دلیل اینکه او می‌توانست افکار آنها را تشخیص بدهد. این در عیسی بود. می‌بینید؟ و همان اکنون اینجاست، همان چیز.

۱۹۰. حال، شما که بیرون هستید! نمی‌خواهم صف دعا تشکیل بدهم، چون می‌خواهم مذهب دعا تشکیل بدهم. شاید اینجا کسی باشد که در هیچ یک از جلسات حاضر نبوده. در ساختمان کسی را که بشناسم، نمی‌بینم.

۱۹۱. یک نفر داشت به من می‌گفت که دیشب حدود سی نفر یا بیشتر کارشان خوانده شد. آیا متوجه هستید که یک بار یک زن ردای او را لمس کرد و او برگشت و همین

<sup>۴۱</sup> Hofmann نقاش آلمانی قرن ۱۹ و ۲۰

<sup>۴۲</sup> Sallman نقاش آمریکایی قرن ۲۰

<sup>۴۳</sup> اشاره به رومیان ۱۱:۱۴

<sup>۴۴</sup> فیلیپیان ۵:۲

چیز اتفاق افتاد، یعنی قوتی از او، از پسر خدا صادر شد؟ ولی او گفت: "اعمال عظیم‌تر خواهید کرد، زیرا من نزد پدر می‌روم."

۱۹۲. حال، فقط ایمان داشته باشید. تک‌تک شما، در سرتاسر اینجا، در این برانکاردها، تخت‌ها یا هر چیزی که هستید. ایمان داشته باشید. فکر نکنید که امیدی ندارید.

۱۹۳. اگر می‌توانستم شفایتان بدهم، این کار را می‌کردم، ولی من نمی‌توانم شفایتان بدهم. می‌توانم بر شما دست بگذارم و قصد دارم که این کار را بکنم، برای همه‌ی کسانی که کارت دارند. هر روز این کارت‌ها را توزیع می‌کنند. پس قصد انجام آن را دارم، ولی این فقط برای این است که نشان بدهد من هم همراه شما ایمان دارم.

۱۹۴. ولی ببینید، چرا او را لمس نمی‌کنید؟ کتاب مقدس می‌گوید: "او کاهن اعظم است." و همین‌الآن همدرد ضعف‌های ما می‌شود. درست است؟ خوب، پس اگر کاهن اعظم است، مسلماً همان‌گونه عمل خواهد کرد که آن موقع انجام داد. بسیار خوب، حال به ایمان او را لمس کنید.

۱۹۵. حال، پدر آسمانی! جلسه از آن توست. ولی من امشب درمورد زنی تعلیم دادم که چیزی حقیقی را دید، زمانی که روح تشخیص را بر سلیمان دید. و ما مطمئن هستیم، ای خداوند! که کلام تو راستی است. گفتم که این دوباره باز خواهد گشت، چنان‌که در ایام سلیمان بود. درست قبل از آمدن. و تو دیروز، امروز و تا ابدآباد همان هستی. اعمالی که تو بجا آوردی، ما نیز بجا می‌آوریم. و امشب، تو کاهن اعظم هستی که همدرد ضعف‌های ما می‌شود. چقدر بیشتر نیاز داریم؟

۱۹۶. آن یهودیان چقدر نیاز داشتند تا ببینند که او یک نبی بود؟ یک باکره آستن شد، و تمام این چیزها. ولی اعتقادنامه‌هایشان آنها را کور کرده بود.

۱۹۷. خداوندا! امشب هم خیلی‌ها همان‌طور به اینجا آمده‌اند، شاید از سبا نیامده باشند، ولی از جاهای زیادی به اینجا آمده‌اند. دعا می‌کنم، ای خداوند! که امشب خودت را بشناسانی و بعد خودت را در آنها بشناسانی. مانند غریزه‌ی مادری، که آن روز در آن آهوی مادر عمل کرد. از طریق ما سخن بگو. در نام عیسی مسیح، آمین!

۱۹۸. حال، می‌خواهم که ایمان و باور داشته باشید، تک‌تک شما، همه جا و فقط دعا کنید. حال... فقط نگاه کنید، دعا کنید و ایمان داشته باشید. این شاید، شاید روح‌القدس از انجام این کار خرسند باشد. اگر نباشد، آن وقت صف دعا را شکل خواهیم داد. ولی اینجا بایستید. یکی آن بیرون، اگر شما... شما را با کارت دعا نمی‌خواهم، همه فقط و فقط دعا کنید. البته من نمی‌دانم، ولی شما فقط دعا کنید. فقط بگویید: "خداوند عیسی! می‌دانم که آن مرد من را نمی‌شناسد، هیچ چیزی در مورد من نمی‌داند، ولی می‌دانم که من ایمان دارم."

۱۹۹. ایمان شما ناخودآگاه است. به خودتان فشار نیاورید و نپرسید. درست درحالی‌که باشماست، از آن فاصله می‌گیرید. فقط خودتان را آرام کنید و ایمان داشته باشید. حال، فقط ایمان داشته باشید. [یک برادر در جماعت نبوت می‌کند.] آمین! و در احترام باشید، فقط ایمان داشته باشید. گاهی ایمان شما ناخودآگاه است، آن را دارید و نمی‌دانید. آن زن این را داشت و نمی‌دانست.

۲۰۰. چند نفر از شما تابحال تصویر فرشته‌ی خداوند، آن نور را دیده‌اید؟ این تصویر همین‌جا در تگزاس ثبت شده و به تمام جهان برده شده است.

۲۰۱. ولی، آقا! شما چه فکر می‌کنید؟ آیا ایمان دارید؟ شما که آن گوشه نشسته‌اید! به نظر می‌رسد داشتید خیلی با اشتیاق نگاه می‌کردید. شما مشکلات زیادی دارید. شما پیچیدگی‌هایی دارید، همه چیز. وقتی این را گفتم، یک حس غریب پیدا کردید،

این طور نبود؟ اگر درست است، دستتان را بلند کنید. من کاملاً با شما بیگانه هستم و شما را نمی‌شناسم. درست است. می‌دانید چیست؟ آن نور درست بالای سر شما قرار گرفت. می‌بینید؟ این چیزی است که شما احساس کردید، یک احساس خیلی خوب. داشتم این را می‌دیدم که پایین آمد.

۲۰۲. بله، شما اینجا هستید و می‌خواهید که قبل از ترک ساختمان برایتان دعا شود. اگر خدا برای من آشکار کند که مشکل شما چیست، درحالی که شما آنجا نشسته‌اید و من اینجا ایستاده‌ام، آیا به خدا بودن او ایمان خواهید داشت؟ شما مشکل فتق دارید، یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتتان. درست است؟ شما الآن ارتباط خوبی با او پیدا کرده‌اید. اگر خدا به من بگوید شما که هستید و نامتان چیست، آیا ایمان خواهید داشت که من نبی او، یا خادم او هستم؟ ببخشید، این برای خیلی‌ها سنگ لغزش است. آیا به این ایمان دارید؟ اسم شما آقای استورجن<sup>۴۵</sup> است. اگر درست است، دستتان را بلند کنید. به این ایمان داشته باشید و شفا یابید.

۲۰۳. یک خانمی آن انتها نشسته است، با موهای تیره، درست در کنار راهرو. بله، شما! وقتی این گفته شد، شما متحیر شده بودید. حال، درست در همان زمان، شما یک حس عجیبی پیدا کردید، یک حس خیلی خوب شما را دربرگرفت. اگر کسی نگاه کند، اگر بتوانید ببینید، یک نور کهربایی رنگ دارد بر این خانم قرار می‌گیرد. حال مشکلی که او دارد، او دچار سردردی است که خیلی او را آزار می‌دهد. درست است. اگر درست است، دستتان را این گونه بلند کنید. من هرگز در عمرم او را ندیده‌ام. درست است. درست است. سردرد او را اذیت می‌کند، مانند میگرن. اما اینها شما را ترک خواهند کرد. آمین! به این ایمان داشته باشید. حال...

۲۰۴. یک آقای درست آنجا کنار شما نشسته است و خیلی مشتاقانه به من نگاه می‌کند.



آن نور دارد درست به سمت او حرکت می‌کند. مرد از مشکلی در چشمان خود رنج می‌برد. اما اگر ایمان داشته باشید، خدا چشمانتان را شفا داده و صحت خواهد بخشید. ایمان دارید؟ شما را در عمرم ندیده‌ام. شما با من بیگانه هستید.

۲۰۵. همچنین آن آقای جوانی که آنجا کنار شما نشسته، از مشکلی در سر خود رنج می‌برد. درست است، درست است. من هرگز او را در عمرم ندیده‌ام. شما با من بیگانه هستید.

۲۰۶. آقای که عینک زده و کنار شما نشسته، دارد به این سمت نگاه می‌کند. بله شما از عینک استفاده می‌کنید، ولی مشکل شما واقعاً این نیست. شما مشکلی در پشت خود دارید که می‌خواهید برایتان دعا بشود. اگر درست است، دستتان را تکان بدهید.

۲۰۷. آقای جوانی که درست کنار شما نشسته است، درست کنار شما. او مشکلات زیادی داشت. آن مرد جوان، بله، آقای با کراوات قرمز، شما مشکلات زیادی در خانواده‌ی خود داشته‌اید. به نوعی، همسر شما فردی عصبی است و شما از نوعی فشار در سر خود رنج می‌برید. این «خداوند چنین می‌گوید» است. این درست است، درست است. فقط ایمان داشته باشید. تردید نکنید، بلکه ایمان داشته باشید.

۲۰۸. یک خانمی اینجا آن پشت نشسته است. آن نور را که آنجا حرکت می‌کند و آنجا متوقف شده، نمی‌بینید؟ او از یک مشکل چشمی رنج می‌برد، همین‌طور مثنائه، اوه، او دارد این را از دست می‌دهد... خداوند! کمکم کن. نام او خانم چمبرز<sup>۴۶</sup> است. با تمام قلبتان به این ایمان داشته باشید. خانم چمبرز! سرپا بایستید. بلند شوید تا مردم ببینند شما که هستید. من غریبه هستم و هرگز در عمرم او را ندیده‌ام. بله، حال این تمام شده است. عیسی مسیح شما را صحت می‌دهد.

۲۰۹. حال، اگر این عیسی مسیح که دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است، نیست، او کجاست؟ آیا او وعده‌ی انجام این را نداده بود؟ همه‌ی آنهایی که به این ایمان دارند! دستتان را بلند کنید. بسیار خوب.

۲۱۰. آیا می‌خواهید که یک مسیحی واقعی باشید؟ شما که مدتی قبل دستتان را بلند کردید، مانند آن آهوی مادر. درحالی‌که روح‌القدس اینجاست و مسح کاملاً برماست، چرا حرکت نمی‌کنید که بیاید اینجا در مذبح بایستید، فقط یک دقیقه. اگر برای نجات به دنبال خدا هستید، آیا به اینجا می‌آیید؟ آیا می‌آیید تا یک دقیقه کنار من در این مذبح بایستید؟ بلند شوید، همین است. درست است، خدا به شما برکت بدهد. هر کسی در این ساختمان است، هر کجا که هستید، آیا می‌آیید؟ درست است. شمایی که می‌خواهید مسیح را بیابید، همین الآن بیابید.

۲۱۱. هرگز به او نزدیک‌تر نخواهید بود، تا زمانی‌که او را ملاقات کنید. او اینجاست. شناسانده شده است، یک چیز حقیقی. شما به کلیسا ملحق شده‌اید. اکنون اعضای کلیساها زیاد هستند. شما عضو کلیسا شده‌اید، ولی این تمام چیزی است که داشته‌اید. می‌خواهید یک چیز حقیقی را ببینید. آیا این دقیقاً همان چیزی نیست که عیسی مسیح خود را در آن شناسانده است.

۲۱۲. به این بچه‌ی کوچک نگاه کنید که گریه‌کنان به اینجا می‌آید و اشک صورتش را پوشانده است. عجب نیست؟ آنها بسیار رثوف هستند. آنها به هیچ چیزی کشیده نشده‌اند. یکی دیگر از راهرو می‌آید، یکی دیگر در آن انتها به این سمت می‌آید. بچه‌های کوچک، درحالی‌که بزرگسالان فرصت خود را از دست داده‌اند. آیا شما نخواهید آمد؟ همین الآن بیابید و دور مذبح بایستید. شما اعضای کلیسا! شما افرادی که می‌خواهید در قلب خود یک تجربه با مسیح داشته باشید! آیا نخواهید آمد؟ اگر او قلب شما را می‌شناسد و شما نمی‌توانید این را مخفی کنید، آیا همین الآن به اینجا نمی‌آیید

که بایستید؟ قبل از اینکه جلوتر برویم، به اینجا بیایید و برای دعا اینجا بایستید. این کار را خواهید کرد؟

۲۱۳. بیایید، نشان بدهید و برای او بایستید. اگر اکنون از او عار داشته باشید، او در آنجا از شما عار خواهد داشت.

۲۱۴. یادتان باشد که او اینجاست. کتاب مقدس گفت که این واقع خواهد شد. او اینجاست و با اینجا بودنش خود را می‌شناسد. اگر شما یک عضو کلیسا هستید و مسیح را بعنوان یک تجربه‌ی واقعی نمی‌شناسید، آیا الآن به اینجا نخواهید آمد؟ حال، من خیلی نمی‌توانم افراد را متقاعد کنم. تنها چیزی که می‌توانم بگویم، گفتن حقیقت به شماست. اینکه مسیح حاضر است و کلام آشکار شده است.

۲۱۵. آن بالا در بالکن، شما که دستتان را بلند کرده‌اید! خواهر! برادر! اگر می‌خواهید پایین بیایید، ما همین جا منتظر خواهیم بود. پایین بیایید و برای دعا دور مذبح جمع شوید. بگذارید جهان بداند، عیسی بداند که شما عار ندارید و می‌خواهید که یک مسیحی واقعی باشید. آیا درحالی که ما برای چند لحظه صبر می‌کنیم، نخواهید آمد؟

۲۱۶. ای عضو کلیسا! فاتر! لغزش خورده! آیا الآن نمی‌آیی و همراه آنها نمی‌ایستی؟ اگر یک تجربه‌ی راستین با خدا نداری که این‌گونه در ملکوت خدا متولد شده باشی، بیا و همراه آنها بایست.

۲۱۷. چه چیز بیشتری می‌خواهید ببینید؟ یادتان باشد، به نام خداوند به شما می‌گویم، اگر به من بعنوان خادم او می‌نگرید، بر طبق کتاب مقدس، این آخرین آیتی است که کلیسا خواهد دید. این آخرین آیتی بود که ابراهیم قبل از دریافت فرزند وعده دید. ما نسل ملوکانه‌ی ابراهیم هستیم و عیسی به نسل ملوکانه وعده داد تا همان چیزی را ببیند که ابراهیم قبل از اینکه جهان امت‌ها سوزانده شود، دید. بخاطر چیز دیگری تأخیر نکنید.

شیطان تلاش می‌کند کاری کند که نادیده بگیرید. حال بیایید درحالی که...

چشمه‌ای هست پر از خون  
جاری شده از رگ‌های عمانوئیل  
جایی که گناهکاران، زیر جریان خون غرق شده‌اند  
و تمام لکه‌های گناهشان را پاک می‌کند  
دزدِ درحال مرگ شاد بود از اینکه می‌بیند  
چشمه را در دوران خویش  
باشد که من نیز لایق باشم، چنان که آن دزد بود  
تا تمام گناهانم را بشوید

۲۱۸. آیا الآن نمی‌آیید که او را بپذیرید؟ من یک لحظه صبر می‌کنم، شاید کس دیگری بیاید و برای دعا اینجا بایستد.

۲۱۹. اکنون می‌خواهم که از خادمین اینجا درخواست کنم. برادران! بیایید و درحالی که دعا می‌کنیم، کنار من بایستید. شما خادمینی که آن بیرون هستید! ممکن است بعضی از این افراد به کلیسای محلی شما بیایند و شما تمایل دارید که جان‌ها به نزد مسیح بیایند و به بودن در عیسی مسیح ایمان دارید.

۲۲۰. یادتان باشد، من عیسی مسیح نیستم. من برادر شما هستم، یک گناهکار نجات یافته به فیض. من مثل شما هستم. اما این عیسی مسیح است، روح‌القدس که اینجا با ماست، درحال نگه داشتن کلام خویش. او مجبور نیست که این کار را بکند، ولی وعده داده که انجام خواهد داد. عیسی مجبور نبود بیماران را شفا بدهد، ولی کتاب مقدس می‌گوید این کار را کرد تا آنچه درباره‌ی او وعده داده شده بود، تحقق یابد.

۲۲۱. اهمیتی نمی‌دهم که عضو چه شاخه‌ای از کلیسا هستید، ایمان داشته باشید که عیسی مسیح حاضر است، ایمان داشته باشید که یک تجربه‌ی تولد تازه از تعمید روح‌القدس وجود دارد.

۲۲۲. شما خادمین! به سمت بالا حرکت کنید، در بین مردمی که اینجا هستند. به میان آنها بیایید و بر آنها دست بگذارید. می‌خواهیم برای آنها دعا کنیم. می‌خواهم از جماعت بخواهم تا حد ممکن، تا جایی که می‌توانید در آرامش و احترام باشید. تا بدانیم که روح‌القدس چه خواهد کرد. همین است. خودتان را با افراد ادغام کنید. به کنار آنها بیایید، هر کدام از شما.

۲۲۳. حال یادتان باشد، این تنها کاری است که می‌توانید انجام دهید، آنچه را که به شما وعده داده است، بپذیرید. آیا حقیقت رستاخیز مسیح را دیده‌اید؟

۲۲۴. اکنون می‌خواهم از جماعت درخواست کنم در صورت امکان سرپا بایستند، در آرامش و احترام به آنها. هر یک از شما اکنون ایمان داشته باشید. هر چه انجام داده‌اید را اعتراف کنید. این تنها کاری است که می‌توانید انجام دهید. از خدا بخواهید که شما را ببخشد و این را بپذیرید، به این ایمان داشته باشید. حال، هر کس به روش خودش دعا کند.

۲۲۵. اوه، پدر آسمانی! به نزد تو می‌آیم، با جان‌هایی توبه‌کار، چقدر آن داستان آهوی مادر در وجود ما برجسته شد. مردم می‌خواستند کاری انجام دهند، یا یک چیز حقیقی را ببینند، مانند ملکه‌ی سبا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اکنون کسی بزرگ‌تر از سلیمان اینجاست. منجی نسل بشر! عیسی مسیح ناصری! ای پدر! نجاتشان بده، گناهانشان را ببخش، جانشان را به خون بره غسل بده و به آنها تجربه‌ی مسیحی تولد تازه را عطا کن. هیچ حیوان دیگری، هیچ چیز دیگری نمی‌توانست این

کار را انجام دهد، مگر آن آهوی مادر، چون این چیزی است که او بود. آن تجربه را به ما بده، ای خداوند! تجربه‌ی تولد تازه، در ملکوت خدا، مادامی که روح‌القدس اینجاست. این را عطا کن، خداوند! این را عطا کن، خداوند!

۲۲۶. حال چشمانتان را ببندید، دست‌هایتان را بلند کنید و بگویید، اعترافتان را انجام بدهید، با گفتن: "عیسی! اکنون ایمان دارم. مرا همان‌گونه که هستم، برگیر. کار دیگری نیست که بتوانم انجام دهم. بدن بیماران را شفا بده، من را برگیر، ای خداوند! ایمان دارم که اینجا هستی. روح‌القدس اینجاست و دارد خودش را می‌شناساند. من را به فیض نجات بده، خداوند! این تمام چیزی است که می‌دانم چگونه انجام بدهم. بواسطه‌ی نام عیسی مسیح!"

برادر گرنه! ما را در دعا رهبری می‌کنید؟

آن عبرانی که آنجا ایستاده بود، چطور باید آن را تشخیص می‌داد؟ سلیمان عطای تشخیص داشت و می‌توانست افکار دل آنها را تشخیص دهد. همه‌ی آنها دور سلیمان جمع شده بودند و در عین حال، کسی بزرگ‌تر از سلیمان آنجا ایستاده بود. سلیمان پسر داود بود، ولی از لحاظ جسمی او فرزند کوچک‌تر داود بود. و عیسی پسر داود از طریق نسل وعده بود، نسل ملوکانه. و کسی بزرگ‌تر از سلیمان آنجا ایستاده بود و داشت همان اعمال سلیمان را انجام می‌داد. او بزرگ‌تر از سلیمان بود و او را «بعلزبول» می‌خواندند.

## William Marrion Branham

### A Greater Than Solomon Is Here Now

Dallas, Texas  
64-0306